

ذیل کتاب

«تحفة المرشدين من حکایات الصالحين»

در ذکر شیخ ابی اسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی

تألیف جلال الدین | محمد بن عبادى کازرونی

به تصحیح و مقدمه عارف نوشاهی، معین نظامی

شؤبہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

رتال جامع علوم انسانی

پیشگفتار

دانشمند مستشرق فریتس مایر (Fritz Meier) ظاهراً نخستین کسی است که در تحقیقات خود دربارهٔ سلسلهٔ مرشدیه از تحفة المرشدين من حکایات الصالحين استفاده کرده است. او در هنگام تصحیح و تحقیق فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، تألیف محمود بن عثمان، نسخهٔ ایاصوفیا از تحفة المرشدين (← دنبالهٔ مقاله) را در دست داشته و در ضمن بررسی منابع مربوط به شیخ ابواسحاق کازرونی (۴۲۶-۳۵۲ق) دربارهٔ آن چنین اظهار نظر کرده است:

«سومین مأخذ مستقل دربارهٔ شیخ ذیلی است که به وسیلهٔ جلال الدین | محمد بن عبادى کازرونی بر ترجمهٔ فارسی روض الیابحین اثر یافعی به نام تحفة المرشدين من حکایات الصالحين

(بروکلمان، قسمت ضمیمه، ۲: ۲۸۸) نوشته شده است. بروکلیمان در کتاب خود از او به نام «جمال» یاد می‌کند. از این کتاب نسخه‌ای به تاریخ ۱۱ محرم [کذا: ۲۱ محرم] ۸۳۸ هجری به شماره ۱۷۰۲ در ایاصوفیا هست. تألیف خود کتاب باید مربوط به سالهای میان ۷۶۸ (سال مرگ یافعی) و ۸۳۸ باشد. مترجم در مقدمه این کتاب خود را یکی از وابستگان سلسله کازرونیّه می‌شمارد. در ضمیمه مفصل تر آن (برگ ۲۳۸-۲۲۵a) یک رشته داستانهایی که در فردوس المرشدیه نیز می‌توان آنها را یافت درباره شیخ ابواسحاق هست که تنها یکی از آن داستانهایی تازگی دارد. در میان دلایلی که راجع به بهره‌بردن عبادی از فردوس المرشدیه می‌توان اقامه کرد، یکی که مهم تر است اینست که هرچه او از مقاریضی نقل می‌کند به زبان عربی است. عبادی از تذکرة الاولیاء عطار نیز استفاده نکرده است و مأخذ اساسی او همان اثر خطیب امام ابوبکر بوده است.^۱

استاد ایرج افشار در یادداشت‌هایی درباره مقدمه مایر، آن یک حکایت تحفة المرشدین را نیز از نسخه ایاصوفیا، برگ ۲۲۸ ب نقل کرده که به قول مایر در فردوس المرشدیه نیامده است.^۲ عجالتاً افزودن مطلبی بر اطلاعات مایر ممکن نیست. البته به مناسبت چاپ «ذیل کتاب» تحفة المرشدین - در این صفحات - برخی مباحث مربوط را در سطور زیر یکجا می‌آوریم.

در باره مؤلف و کتاب او

نام مؤلف در هر دو نسخه کهن (پنجاب و ایاصوفیا) «جلال محمد بن انعبادی الکازرونی» آمده است. در فهرست کتابخانه ایاصوفیا، در ضمن معرفی نسخه آنجا، نام مؤلف «جلال الدین محمد» آمده است (؟)^۳ در حالی که در خود نسخه «جلال محمد» است. بروکلیمان نام وی را «جمال» آورده است (ر.ک: سطور پیشین) که معلوم نیست مأخذ او چه بوده است؟^۴ اما با توجه به رواج این گونه

۱. فریتس مایر، مقدمه فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، تألیف محمود بن عثمان، به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸ ش، ص ۱۶-۱۵. اصل مقدمه مایر به آلمانی بوده که در نخستین چاپ فردوس المرشدیه به تصحیح مایر، چاپ استانبول، ۱۹۴۳ م، پخش شده به صورت عکسی در لایپزیگ، ۱۹۴۸ م موجود است. ترجمه فارسی آن به قلم کاووس جهاننداری در چاپ افشار ضمیمه شده است. ما در این پیشگفتار از ترجمه فارسی استفاده کرده‌ایم و برای ارجاع، به‌طور اختصار فردوس المرشدیه آورده‌ایم.
۲. فردوس المرشدیه، شصت و هشت و شصت و نه.

3. Storey, C. A., *Persian Literature*, vol. I, part 2, p. 935.

۴. البته جلال محمد کازرونی، مؤلف تحفة المرشدین، را با جلال الدین بن امین طیب مرشدی کازرونی یکی گرفت که این یکی طیب بوده و قزلباشی جلالی او در دست است.

تلخیصها در ذکر لقب و اسم در این دوره بی تردید لقب وی جلال‌الدین و نام وی محمد است.^۵ جلال محمد کازرونی پیرو طریقهٔ مرشدیه بود و از پدر و جدِّ خدمتکار بقعهٔ مرشدیه در کازرون بود (تحفة المرشدين، پنجاب، گ 4b). او روض الّیاحین را از شیخ الاسلام موفق‌الدّین ابی‌الحخیر محمّد بن احمد بن یوسف الزرنندی المدنی الانصاری در همان بقعه شنیده بود و شیخ زرنندی آن را بدون واسطه از شیخ عقیف‌الدّین عبدالله یافعی مؤلّف ریاض الّیاحین سماع کرده بود. بدین لحاظ زمانِ تألیف تحفة المرشدين و زمان حیاتِ مؤلّفش را می‌توان بین ۷۶۸ ق (سال وفاتِ یافعی) و ۸۱۸ ق (سال کتابتِ نسخهٔ پنجاب) محدود کرد که این زمان بیست سال محدودتر از زمانی است که مایر حصر کرده است.

جلال محمد کازرونی روض الّیاحین را برای درویشان و زائرانِ بقعهٔ مرشدیه که اشتیاق به خواندنِ حکایات مشایخ و سیرت اولیاءالله داشتند از عربی به فارسی ترجمه کرد و بسیار بجا «این کتاب را تحفة المرشدين من حكايات الصالحين نام نهاد» (گ 5a).^۶ روض الّیاحین شامل ۵۰۰ حکایت بوده، اما مترجم فقط ۳۰۰ حکایت را انتخاب و اختیار کرد (گ 4b) و در خاتمهٔ آن چند حکایت کرامات شیخ‌المُرشد ابی اسحاق کازرونی و وصایا و دعاها و اعتقادات او را ضمیمه کرد. جلال کازرونی طبع شعر نیز داشت و پاره‌ای از سرودهای فارسی او در جای‌جای تحفة المرشدين زیر عنوان «المؤلّفه» آمده است، به‌ویژه اشعاری که در ترجمهٔ آیات عربی روض الّیاحین آورده، از خود اوست. اینک نمونهٔ کلام او:

تو قناعت کن و توانگر زی زان که بسیار جوی درویش است
آب و نانِ جو و نمک کافی است هر که او رستگاری اندیش است (۹۰b)

هر که گرداندش خدای عزیز خوارکردن کسش بنتواند
وان که خوارش خدا کند، نبود هیچ‌کس کش عزیز گرداند (۹۱b)

❖

۵. نک: احمد متزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تهران ۱۳۴۸ ش، ج ۱، ص ۴۶۵؛ همو، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، اسلام‌آباد ۱۳۶۲ ش، ج ۱، ص ۶۷۹.
۶. کتابی دیگر به فارسی با نام تحفة المرشدين (بدون هیچ ترکیبی دیگر) از مؤلفات شهاب‌الدّین فضل‌الله بن حسن توران پشته (متوفی ۶۵۸ ق) در دست است که گزیده‌ای از تحفة السّالکین خودش است. نک: حاجی خلیفه، کشف‌الظنون، ج ۱، ستون ۳۶۶ و ۳۷۳؛ علی بهرامیان، با همکاری عبدالله یونس اف، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی تاجیکستان (ابوالقاسم فردوسی)، قم/تهران ۱۳۸۰ ش، ص ۱۹-۱۸.

در نیم شبان دعای مظلوم بس تختِ ملوک داده بر باد (۱۱۹ب)

※

نومید مشو که جرم بسیارتر است یا کارِ گناهکار دشوارتر است
باشد که چو حق رحمت خود بخش کند بیشش دهد آن را که گنه کارتر است
(۲۲۸ب)

که ترجمه ابیات زیر از قصیده برده امام محمد شرف الدین ابو عبدالله بوسیری (متوفی ۶۹۴ق) است:

يا نفس لا تقنطی من زلّة عظمت إن الكبائر فی الغفران كاللّم
لعلّ رحمة ربّی حین یقسمها تأتي علی حسب العصیان فی القسم

منابع مؤلف در ذیل تحفة المرشدين

جلال محمد کازرونی در ذیل کتاب تحفة المرشدين - که در احوال و حکایات ابواسحاق کازرونی است - دو منبع خود را ذکر کرده است، یکی تذکرة مشایخ تألیف ابوشجاع مقاریضی شیرازی (متوفی ۵۰۹ق) و دیگری سیرت مرشدیه تألیف ابی بکر ابوالقاسم عبدالکریم (متوفی ۵۰۲ق) که هر دو به عربی بوده است. شیخ ابوشجاع محمد بن سعدان المقاریضی عالم و فاضل و کامل بود و قریب پنجاه سال قطب، و صاحب تصانیف بود. کتابی ساخته است و ذکر جمله مشایخ در آن کتاب یاد کرده است که هر یکی چه مقامی داشته‌اند.^۷ محمود بن عثمان نیز این کتاب را در دست داشته است، چنان که می‌گوید: «من در کتاب مشیخة مقاریضی رحمة الله علیه هم چنین یافته‌ام که وی در آن کتاب آورده است».^۸ مقاریضی شیخ ابواسحاق کازرونی را دیده بود و از او روایتی شنیده بود.^۹ مؤلفان سیرت مرشدیه و شیرازنامه نیز مستقیماً از کتاب مقاریضی بهره برده‌اند. پس این کتاب لااقل تا قرن هشتم ق موجود بوده، ولی امروز نسخه‌ای از آن باقی نمانده است.^{۱۰}

منبع دوم، سیرت مرشدیه تألیف خطیب امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم بن علی بن سعد است. وی سومین خلیفه‌ای بود که پس از شیخ ابواسحاق میان سالهای ۴۵۸ تا ۵۰۲ق هدایت پیروان او

۷. فردوس المرشدیه، ص ۳۱؛ نیز: انوار المرشدیه، ص ۴۹۷.

۸. همان، ص ۴۶۳؛ همان، ص ۷۵۰.

۹. همان، ص ۱۰۴؛ همان، ص ۵۱۴.

۱۰. بسنجید با گفته‌های مایر در مقدمه فردوس المرشدیه، ص دو، هشت که هیچ اشاره‌ای به نسخه خطی کتاب مقاریضی نکرده است.

را به عهده داشت. گمان می‌رود که این کتاب در دو دهه پایانی قرن پنجم ق نوشته شده باشد. چون مایر در تحقیقات خود این مأخذ را به تفصیل معرفی کرده است^{۱۱} تکرارش را در اینجا بی‌فایده می‌دانیم، جز اینکه سیرت مرشدیه نیز به‌طور قطع از میان رفته است و نسخه‌ای از آن وجود ندارد.

ارزش «ذیل کتاب» تحفة المرشدین

از محاسبه‌ای که ما در ابتدای مقاله درباره زمان حیات جلال محمد کازرونی مؤلف تحفة المرشدین کرده‌ایم، پیداست که وی تقریباً هم‌روزگار یا اندکی متأخرتر از محمودبن عثمان صاحب فردوس المرشدیه (۷۲۸ق) و جواهر الامینیه (۷۴۷ق) و غیره است. اما او در تحفة المرشدین استنادی به فردوس المرشدیه نکرده است که به فارسی است و هدف جلال کازرونی نیز برگرداندن حکایات شیخ ابواسحاق از منابع عربی به فارسی بوده است. بسیار عجب می‌نماید که کتابی (فردوس) که در ۷۲۸ق در کازرون تألیف شده است^{۱۲} در دسترس او نبوده باشد، اما چون در آن روزگار هنوز منابع اصیل و دست اول درباره شیخ کازرونی در کازرون یافت می‌شد، جلال ترجیح داده است که از آنها استفاده کند. هرچند به قول مایر آنچه جلال عبادی درباره شیخ ابواسحاق کازرونی در ذیل تحفة المرشدین آورده - به جز یک حکایت - در فردوس المرشدیه نیز می‌توان یافت. با وجود این، به نظر ما، ارزش ذیل تحفة المرشدین کاسته نمی‌شود و ما باید این بخش تحفة المرشدین را روایت دوم فارسی سیرت مرشدیه بدانیم و اگر آن را با روایت اول فارسی هم‌زمان خود، یعنی فردوس المرشدیه، بسنجیم و به دو سبک مختلف ترجمه فارسی در یک زمان و یک مکان، از یک مبنا، توجه کنیم، پی می‌بریم که برخی فواید لغوی و زبانی به دست ما می‌دهد. و این علاوه بر فوایدی است که از ذیل تحفة المرشدین در نقل روایات، در مقایسه با فردوس المرشدیه به دست می‌آید. مثلاً:

الف) در ذیل تحفة المرشدین از شیخ ابواسحاق خوابی نقل شده به این عبارت: در خواب دیدم که اشتری کتاب بار داشت و بر در منزل من بایستاد و مرا گفتند که در بار این اشتر کتابها [ی] شیخ کبیر [ابوعبدالله محمدبن محمدبن خفیف] است.... و از معبر پرسیدند، گفت: صاحب این خواب کبیر الشان

۱۱. فردوس المرشدیه، ص یک تا سه.

۱۲. همان، ص پنج.

و عظیم‌الامر است اما هونها و تعبها به وی رسد. بعد از آن شیخ حسین باز یار که صاحب شیخ کبیر است بیامد و کتابها [ی] شیخ کبیر به من آورد.» [248a].

در فردوس المرشدیه، به جای نام شیخ حسین باز یار، شیخ حسین اگّار آمده است. این اختلاف اسم قابل تأمل است، با توجه به اینکه نسخه پنجاب از لحاظ صحت کتابت مورد اطمینان است، چرا به جای حسین اگّار که شیخ ابواسحاق است، نامی دیگر آورده است؟

ب) در بخش وصیت‌نامه شیخ ابواسحاق، مؤلف ذیل تحفة المرشدین مطالب را با متن عربی احادیث پیامبر نقل کرده اما مؤلف فردوس المرشدیه متن عربی احادیث را ترک کرده است و بعضی وصایا را شاید نتوان در فردوس المرشدیه یافت.

باری، وجود تحفة المرشدین تأکید بر این نکته دارد که در بقعه مرشدیه کازرون، اگر تا اوایل قرن ششم ق، پیروان طریقت مرشدیه احوال و مناقب و کرامات شیخ طریقت خود را به لفظ تازی می‌نویشتند، در قرن هشتم درویشان این بقعه ترجیح می‌دادند که حکایات مشایخ خود را به پارسی بشنوند و به پارسی بخوانند و به پارسی بنویسند.

چاپ حاضر

در این صفحات، علاوه بر «ذیل کتاب» تحفة المرشدین که شامل حکایات و وصیته‌ها و دعاها و اعتقادات شیخ ابواسحاق کازرونی است، مقدمه کتاب را نیز تماماً آورده‌ایم، به دو دلیل: یکی اینکه در آن علاوه بر پاره‌ای اطلاعات درباره شخص مؤلف و کار او، توصیف و تصویری از بقعه مرشدیه در کازرون در اواسط قرن هشتم داده شده است و این با موضوع «ذیل کتاب» تناسب کامل دارد. در چاپ این قسمت (مقدمه و ذیل) از دو نسخه خطی تحفة المرشدین استفاده کرده‌ایم که مشخصات آنها در سطور بعدی ضبط خواهد شد. مطالب تحفة المرشدین را با دو منبع عصری یعنی فردوس المرشدیه و انوار المرشدیه (چاپ استاد افشار، ۱۳۵۷ ش) پیوند داده‌ایم تا اگر کسی مایل است این سه مأخذ را بسنجد.

نسخه‌های خطی

تاکنون چهار نسخه خطی تحفة المرشدین شناسایی شده است که از آن میان ما از دو نسخه کهن‌تر استفاده کرده‌ایم.

۱. نسخه «پنجاب» = نسخه اساس. لاهور، کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، شماره PC-IV-3A/441، به قلم ابوالثنا محمود بن رجب بن عمر الحافظ المعلم، مورخ ۲۵ رجب ۸۱۸ق، ۲۵۷ برگ. این نسخه با دو قلم استنساخ شده است. از برگ 1 تا 64 خط آن پخته و خوش است و متن به خط نسخ و آیات و احادیث و عناوین به خط ثلث زیبای معرب کتابت شده است. از برگ 65 تا 257 (آخر کتاب) خط آن با خط برگهای ماقبل فرق می‌کند. گویا بدنه اصلی نسخه تا برگ 64 بوده و برگهای بعدی برای تکمیل نسخه کتابت شده است یا همان کاتب اصلی، اوراق مابعد را شتابزده نوشته است.^{۱۳}

۲. نسخه «ایاصوفیا» = نسخه بدل^{۱۴}. استانبول، کتابخانه ایاصوفیا، شماره ۱۷۰۲، مورخ ۲۱ محرم، ۸۳۸ق، بدون نام کاتب، ۲۳۸ برگ، به خط نسخ پخته، کاتب گاهی «د» را «ذ» نوشته است. نسخه بازخوانی و مقابله شده و برخی اضافات و تصحیحات در حاشیه دارد. بعضی عبارات در وسط دو علامت مشابه ویرگول قرار دارد که نفهمیدیم منظور کاتب از این علامت چه بوده است. در ظهر برگ اول نسخه دو یادداشت قدیم و سه مهر دارد که یکی از آن یادداشتها در وصف و معرفی کتاب است و دیگری درباره وقف نسخه است بدین عبارت:

«قد وقف هذه النسخة الجليلة سلطاننا الاعظم والحقان المعظم مالک البرین و البحرین خادم الحرمين الشريفین السلطان بن السلطان الغازی محمودخان... خلد الله ملكه الامجد. حرره الفقير احمد شيخ زاده المقبس باوقاف الحرمين الشريفین غفر لها». و سپس مهر او: «یا رب ز تو توفیق تمنا کند احمد» ثبت شده است. زمان سلطان محمودخان عثمانی اول، ۱۱۶۸-۱۱۴۳ق، است.

پس از مقابله نسخه‌های پنجاب و ایاصوفیا به این نتیجه رسیدیم که تحریر و نسخه مادر هر دو نسخه یکی است و اختلاف چشمگیری وجود ندارد. برخی افتادگیهای جزئی نسخه پنجاب، به

۱۳. این نسخه اولین بار در مقاله‌ای «خزاین مخطوطات پنجاب یونیورسیتی لائبریری لاهور» (بدون نام نویسنده، اما قطعاً نویسنده آن دکتر سید عبدالله مرحوم بوده) در اورینتل کالج میگزین، لاهور، ج ۸، ش ۳، مه ۱۹۳۲م، ص ۱۴۰ معرفی شد و از آنجا به کتاب استوری، ص ۹۳۶ (نک: حاشیه ش ۳) راه یافت. اما حقیقت این است که ما از وجود آن بی‌خبر بودیم و برحسب تصادف، در حین فهرست‌نویسی نسخه‌های خطی دانشگاه پنجاب، لاهور، در ماه دسامبر ۲۰۰۲م به آن برخوردیم.

۱۴. دوست دانشمند دکتر نجات طوسون، استاد دانشکده الهیات دانشگاه مرمر، استانبول، درخواست ما را اجابت فرمودند و لوح فشرده نسخه ایاصوفیا را برای ما ارسال داشتند که بدین وسیله از لطف و مهربانی ایشان که همیشه از آن برخوردار بوده‌ایم امتنان داریم.

کممک نسخهٔ ایاصوفیا تکمیل و برخی افتادگیها و محذوفات نسخهٔ ایاصوفیا در بخش اختلاف نسخ نشان داده شده است.

۳. مسکو، کتابخانهٔ فرهنگستان علوم اتحاد شوروی، شمارهٔ B-2437، آغاز و انجام افتاده، ۲۲۸ برگ. ۱۵

۴. دهلی، دانشگاه دهلی. ۱۶



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی و تاجیکی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی (به زبان روسی) تألیف آکیموشکین، کوشف و میکلوخو-ماکلای، مسکو ۱۹۶۴ م، ج ۱، ص ۲۹۱، و ترجمهٔ آن: عارف رمضان، فهرست نسخه‌های خطی فارسی انسبتوی خاورشناسی (ملل آسیایی) فرهنگستان علوم روسیه، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵ ش، ص ۶۹-۶۸. در همین جا از همکار و دوست نادیده سرکار خانم مرجان افشاریان پژوهشگر مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران سیاس داریم که عکس صفحات مربوط این دو فهرست را در اختیار ما گذاشتند؛ و نیز: احمد منزوی، فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱، ص ۴۱۵.

۱۶. این نسخه بدون هیچ‌گونه توضیحی در خدابخش لائبریری جونل، پتنه، ش ۷۴-۶۹ (۱۹۹۲ م)، ص ۱۷ نشان داده شده است. در آنجا نام آن تحفة المرشد [کذا] و حکایات الصالحین و نام مؤلف عبدالله یافعی ضبط شده است.

[1b] بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله بنعمته تتمّ الصّالحات و برحمته تنزل البركات و بفضله يُبدل سيئات عباده حسنات. والصلوة الطيبات و التسليمات الزاكيات و التحيات المباركات على اشرف السادات و مفيض السعادات سيّد العالمين و سند العالمين محمد المصطفى خير البريات و على جميع إخوانه من الرّسل و النبيّين^{١٧} و سائر الصّالحين عدد ذرّات الكائنات و على من تابعهم بالإحسان و على سائر المؤمنین و المؤمنات.

حمد و ثنایی چون بخشش حضرت خدای کریم - جلّت موهبتہ - از حوصله حساب افزون و سیاس و ستایشی چون بخشایش رحمان رحیم - عمّت رحمتہ - از مرتبه شمار بیرون. آفریدگاری را که داناترین کائنات در بارگاه عظمت و کبریا، او از ادای حمد و ثنا به عجز و قصور اعتراف فرمود^{١٨} که لا اُحصى ثناء علیک. پروردگاری که انواع مخلوقات را از کتم عدم در حیث وجود آورد و نوع انسان را از سایر ایشان [2a] شرف امتیاز و فضیلت اختصاص کرامت فرمود و تاج و لقد کرمنا بر تارک مبارکشان نهاد و از خزانه اعطی کلّ شیء خلقه هریک را به قدر استعداد و حسب استحقاق رتبی و منزلتی ارزانی داشت و اعلم و اکرم عالم و افضل و اکمل بنی آدم - که حبیب و خلیل او و نبی و صفي او است، صلّى الله علیه و سلّم - فرستاد. حیث قال: إنا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذيراً و داعياً إلى الله بإذنه و سراجاً منيراً تا گمراهان را از ظلمات ضلالت و درکات جهالت به دین قویم و صراط [2a] مستقیم هدایت فرمود. و بعد از او از امت برگزیده او - که به سمت کتم خیر امت موسوم اند - گروهی را تشریف تخصیص اولیائی تحت قبائی لایعرفهم غیری پوشانید و دارالملک ولایت به ایشان بخشید و^{١٩} ارشاد دیگر بندگان به ایشان حواله فرمود که

١٨. ایاصوفیا: نمود.

١٧. ایاصوفیا: + و آل کل.

١٩. ایاصوفیا: + هذا و.

تا منقرض جهان و دامن آخر زمان خلائق را دعوت فرمایند و راه راست نمایند. شعر:

فحمداً له ثم حمداً له على ما هدانا لشكر النعم

و صلواتِ فضلات و تحیات و تسلیاتِ کاملات.

شعر:

على من له عيسى ابن مريم حاجب على من به موسى بن عمران مقتد

امام‌المتقين، امان‌الخائفين، شفيع‌المذنبين، اعز جميع‌الخلائق عند رب العالمين.

شعر:

نبي كان متبوع النبيين و آدم كان [2b] بين الماء و الطين

شعر:

المصطفى خير خلق الله كلهم و من تكمل فيه الخلق و الخلق

رسولی که هنوز رقم خلافت ائی جاعل فی الارض خلیفه بر خاک پاک ابوالبشر-صلوات‌الله و سلامه‌[علیه]-نکشیده بودند که علم نبوت او بر ذروه افلاک و جبهه سماک افراشته بود که ائی عندالله مکتوم خاتم‌النبیین و ان آدم منجدل فی طینته-صلی‌الله‌علیه و سلم^{۲۰} و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی آله‌الطیبین الطاهیرین و اصحابه و احزابه اجمعین. رسانی و مقامات فرستی

اما بعد چون طایفه مبارکه درویشان مرشدی و مجاوران و ملازمان سر روضه مطهره و عزیزان و گوشه‌نشینان آن بقعه مشرفه-ادام‌الله [2b] تعالی بین‌المسلمین میان طاعاتهم و عباداتهم و لاحرمانا و سایر المسلمین من برکات احوالهم و انفسهم و مقاماتهم-که بحمدالله هریک در مسالک ریاضات صاحب دردی از هر عدت پاک و در معارک مجاهدات مردانه مردی چست چالاک اند بل که ارباب مقامات عالیات و اصحاب حالات غالبات به دامن دولت ایشان می‌آویزند و در سایه حمایت ایشان می‌گریزند و اکابر و اخیار و اجله روزگار به اذیال اقبال ایشان

۲۰. ایاصوفیا: + و باری‌علیه.

اعتصام نموده دستِ ارادت [به] ایشان می دهند و سرِ متابعت در قدم ایشان می نهند. از غایت شوق و شغف که ایشان را بر دانستن [3a] سیرِ اصحابِ عرفان و آموختنِ روشِ طالبان و سالکان و اقتفاء آثارِ صالحان هست به مقتضی وصیتِ امامِ اعظم جعفر صادق -رضی الله عنه- حيث قال: عليكم بمطالعة كلام ارباب السعادة اكثر اوقات لیل و نهار، بعد از تقدیمِ روایت^{۲۱} و وظایف و تلاوت و اذکار، به خواندنِ حکایاتِ مشایخ و سیرتِ اولیا و گفتن و شنودن^{۲۲} سخن^{۲۳} فقرا مشغول می باشند و بقعه علیّه مرشدیه که به عنایتِ الله تعالی مهبطِ انوارِ اله و محطِ رجالِ رجالِ الله و مجمعِ اقطاب و اوتاد و مرجعِ فقرا و زهاد و مقرّ عباد و مقرّ عموم عباد محل نزول واردات و حصولِ مرادات و مقصدِ اربابِ حاجات و موردِ وصولِ سعادات است و بر فحوای اشارت و بشارتِ حضرتِ شیخِ مرشد^{۲۴} -قدس الله تعالی روحه و جدّد من طیب^{۲۵} القدس لحظة فليحظة فتوحه- که فرموده: به درستی که خدای [3a] تعالی این بقعه را چیزی داده است -یا فرموده که دولتی و کرامتی داده است- پس هرکس که قصدِ زیارتِ این بقعه کند از برای کاری دینی، بدهد خدای تعالی او را آنچه او می خواهد. و آن کس که متوجه این بقعه شود از برای کاری^{۲۶} دنیاوی، بدهد خدای تعالی او را آنچه امید به آن داشته است. -ان شاء الله- از اطراف و اکنافِ عالم طوایفِ عرب و عجم دور و نزدیک، ترک و تاجیک، دانی و قاصی، مطیع و عاصی کالیتِ العتیق یتوجهون الیها من کُلّ فج عمیق. والله درّ والذی:

[3b] در جهان نبود بدین شأن بقعه حنّ حناب
 در همه بای در او خلق را حُسن المآب
 مرجع ابرار و احرار و مآبِ شیخ و شاب
 بقعه فیها تری ما تشتهی مِنْ کُلّ باب
 چون کند خاک از در او اکتسابِ جاه و آب
 گوید از غبطت فلک: یالیتنی کنْتُ التراب

۲۲. ایاصوفیا: شنفتن.

۲۴. ایاصوفیا: حضرت مرشدیه.

۲۶. ایاصوفیا: کار.

۲۱. ایاصوفیا: + اوراد.

۲۳. ایاصوفیا: سخنان.

۲۵. ایاصوفیا: طیب.

کس نشد مأیوس ازان حضرت و لامن غاب خاب

کاستان او خلائق را ملاذ و ملتجاست | کذا^{۲۷}

و از بعضی اصحاب شیخ - قدس الله سره و افاض علی العالمین بره - روایت است که گفت: دو درویش از ماوراءالنهر به زیارت حضرت شیخ آمدند و من ایشان را خدمت می‌کردم و ملازمت می‌نمودم. روزی شیخ مرا فرمود که دیدم و دانستم آن خدمت و تفقّد ایشان که تو کردی، و [3h] تو دایم بر این باش و دام خدمت افراشته دار که این بقعه پر وازگاه باز سفید است، باشد که روزی یکی به دام تو افتد و تو و قوم تو به برکت او روز قیامت رستگاری یابید^{۲۸}. و از برکت دعای شیخ حیث قال: اللهم اجعل هذه البقعة عامرة بذكرک و اولیائک و اصفیائک^{۲۹} و الحیّین من عبادک، این بقعه به حضور علما و عرفا و اولیا و اصفیا [و] ارباب قلوب و اهل صلاح و اصحاب فقر و فوز و فلاح دائماً ابداً لیلاً و نهاراً سرّاً و جهاراً آراسته است و مجاوران بقعه علیه و مسافران هر دیار و سایر زوّار این مزار بزرگوار بعد از نماز و نیاز و تضرّع و دعا و توجّه و بکابه ذکر احوال و افعال و اقوال سالکان مسالک شریعت و روندگان راه طریقت و حقیقت اشتغال [4a] می‌نمایند: [+ مصراع]

کز هر چه می‌رود سخن دوست خوشتر است

بنابراین از این کمترین بندگان خدای و شرمسارترین گناهکاران در هر دو سرای العبد الزاجی رحمة ربّه الهادی جلال محمد بن العبادی الکاظمی - غفر الله لهما و للمسلمین اجمعین و ادخلهما برحمته فی عباده الصالحین - التماس می‌نمودند^{۳۰} تا کتاب روض الزیاحین فی حکایات الصالحین را - که شیخ امام عالم ربّانی قطب اولیاء الله فی زمان^{۳۱} عقیف الملة و الدین ابی السعادات عبدالله بن اسعد الیافعی الیمینی نزیل الحرمین الشریفین شرفها الله تعالی، و رضی عنه تألیف کرده و پانصد حکایات^{۳۲} از حالات

۲۷. ردیف این بیت با آیات پیشین مطابق نیست.

۲۸. فردوس المرشديه، ۳۲۶؛ انوار المرشديه، ۵۹۳.

۲۹. همان، ۳۴؛ همان، ۵۰۰.

۳۰. ایصوفیا: التماس نمودند.

۳۲. ایصوفیا: حکایت.

۳۱. ایصوفیا: زمانه.

صالحين و صالحات كبار اخبار^{۳۳} احرار جمع فرموده- آن را ترجمه بنويسد تا نفع آن به عموم [4a] مسلمانان عايد گردد و بخوانند و بدانند كه خداى را- تبارك و تعالى و تقدّس- چه بندگان هستند و به برکت ادب و فرمان بردارى و سبب خوف و خشيت و ترسكارى ايشان را چه دولتها بخشيده و چه منزلتها كرامت فرموده و از بين سلوك سَنَنِ سُنَنِ نَبِيِّ و متابعتِ شَرِيْعَتِ^{۳۴} محمدى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و سَلَّمَ خلعتِ اصحابي كَالنَّجُومِ يَأْتِيهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اهتديتم يافته به رتبتِ علماء اُمَّتِي كَانِيَاءِ بنى اسرائيل رسیده اند و طوايفِ عباد به انوارِ ارشادشان از تاريخي گوايت خلاص گشته، به سلامت به مأمَنِ هدايت نزول کرده اند و به دولتِ ابد و سعادتِ سرمد فايژه شده و ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ.

و اين بنده كمترين- كه كمترين بنده [4b] از آن آستانه رفيعه است و خدمتكارى خدمتكارانِ بقعه عَلَيْهِ مرشديه- عمرها اللهُ تعالى و رضى عن بانيتها- اَباً عن جَدِّ موروث و مكتسب دارد و من المهد الى العهد به مراسم و لوازم حساباً لمقدور قيام نموده و جهدالمقلّ به تقديم رسانيده و پرورده نعمت و برآورده تربيتِ خدامِ حضرت مقدّسه است و مى گويد:

لِوَالْفَه

مرا الحق ز خوانِ نعمت اوست اگر يك ذره مغزِ استخوان هست
مرا انصاف از ابرِ رحمتِ اوست كه در خاكِ وجودِ آبِ روان هست
مرا كلّي به بينِ همتِ اوست هراميد (ى) كه در هر دو جهان هست

هرچند قصورِ استعدادِ خود مى دانست اما خلافِ امر و اشارتِ ايشان هم نمى توانست. بعد الاستخارة المنسوبة طلباً لمرضاة الله تعالى و طمعاً [4b] فى دعائهم و تبركاً بذكر الصالحين و تيمناً بنشر سيرالعارفين امثال نمود.

لِوَالْفَه

به توفيقِ خدا گل دستهاى چند همين^{۳۵} خوش منظر و خوش بوى و رنگين

۳۳. اياصوفيا: وخيار.

۳۴. اياصوفيا: وخيار.

۳۵. اياصوفيا: همه.

چنان کز گل گلاب آرد گلابی^{۳۶} برون آوردم از روض الزیاحین
 که هر صاحب‌دلی کان را ببوید شود جان و روانش عنبر آگین
 سیصد حکایت اختیار کرد و به ترجمه ترکیب مؤلف - جزاه الله تعالی احسن
 الجزاء - تبرک جسته از ایراد استعاره و مجاز - که هر آینه از خودنمایی و
 فضل فروشی خالی نمی‌ماند - احتراز نمود [بیت]:

به عون خالق و تأیید بخت و سایه فضل هر آنچه کلک تکلف بدان رسد، نکم
 به حل و عقد سخن خود به رهنمایی عقل هر آنچه دست تصرف بدان رسد، نکم

[5a] و بعضی اشعار که جزالت ترکیب و لطافت معنی آن مقتضی ایراد بود، آورد تا
 اگر کسی از اهل علم در این کتاب نظر کند، او را هم نصیبی باشد.

و این کتاب را تحفة المرشدین من حکایات الصالحین نام نهاد - متبرکاً به ذکر
 بعضی از احوال حضرت قطب الاولیاء، شیخ مرشد سلطان شیخ ابواسحاق -
 رضی الله عنه و أرضاه - مزیل و مزین می‌گرداند، آری، مصراع:

گل بود و به سبزه نیز آراسته شد

به فضل و عنایت الهی - عمّت آلاؤه، و جلّت نعاؤه - مأمول است که همگان را
 مطالعه آن عنوان سعادت و دیباچه دولتها گرداند - إن شاء الله تعالی -

لمؤلفه

هر که خواند این کتاب، او را کرامتها رسد این چنین دارم امید از فضل رب العالمین
 و ر همه این است او را بس که باشد با نصیب از نزول رحمت حق عند ذکر الصالحین

[5a] و محرر این ترجمه - تاب الله علیه و غفر له ولوالدیه - کتاب روض الزیاحین از
 شیخ الاسلام سعید الفقیر موفق الملة والدین ابی‌الخیر محمد بن احمد بن یوسف
 الزرندی المدنی الانصاری سقی الله تعالی بشآیب الرحمة تراه و جعل أعلى الفرادیس
 محلّه و مثواه روایت می‌کند و در بقعه علیّه مرشدیه - عمرها الله تعالی - بر وی سماع

۳۶. ایاصوفیا: چنان از گلاب آرد گلابی (کذا).

کرده و او از شیخ امام ربّانی صفوة العلماء العارفين عفيف الملة والدين شيخ عبدالله يافعى رحمه الله و رضى الله عنه - که مؤلف کتاب است - روایت می کند و در طیبۀ طیبۀ بر وی سماع کرده. نفعنا الله و سایر المسلمين بها.

... [243a]

[225a] هذا ذيل الكتاب

ذکر شیخ المرشد سلطان الاولياء المحققين، قطب العارفين، آية عناية الله في العالمين ابى اسحاق ابراهيم بن شهریار الكازرونى - قدس الله روحه و رضى عنه و جزى عن الاسلام^{۳۷} و اهله خير الجزاء.

امام^{۳۸} ربّانى شيخ ابوشجاع مقاريسى^{۳۹} شیرازی - رحمة الله عليه - در کتاب تذكرة مشايخ که تألیف کرده است، در ذکر^{۴۰} شیخ مشايخ الدنيا، سلطان العارفين برهان المحققين، قطب الاولياء في الآفاق شيخ مرشد ابواسحاق - قدس الله روحه و رضى عنه - چنین آورده است:

[225b] «أسلم على يده نيف و عشرون الفاً من اهل الذمة و له مائة مبسوطة^{۴۱}

الى الآن و قبره الترياق الأكبر»^{۴۲}.

یعنی^{۴۳} مسلمان شدند بر دست شیخ مرشد بیست و چند هزار کس از اهلی ذمه - یعنی گبر و ترسا و جهود - و او را خوانی است [243b] گسترده، تا این زمان و قبر او تریاق اکبر است.

و امام عالم زاهد صفوة الاولياء خطيب ابى بكر بن الامام العالم العارف الكامل القدوة خليفة الحضرة المرشدية الخطيب ابوالقاسم عبدالكريم - رحمة الله عليها - در

۳۸. ایاصوفیا: + عالم.

۴۰. ایاصوفیا: «است در ذکر» ندارد.

۳۷. ایاصوفیا: جزاء الاسلام.

۳۹. ایاصوفیا: مقراضی.

۴۱. ایاصوفیا: مبسوطة.

۴۲. فردوس المرشديه، شصت و هشت، ۳۱، ۴۶۲؛ انوار المرشديه، ۴۹۷، ۷۵۰.

۴۳. ایاصوفیا: + گبر.

کتاب سیرت مرشدیه^{۴۴} - که تألیف فرموده - این نقلها آورده که:

و روایت است از امام ابوالفضل عبدالرحمان بن احمد الرازی که گفت به پدر خود نوشتم - ابوالعباس احمد بن الحسن الحافظ، و او به مکه بود - که رسیدم به زمین فارس و به آستانه مردی فرو آمدم - یعنی شیخ مرشد - که دوست می دارد از برای دشمن خود، آنچه دوست می دارد از برای دوست خود و دوست می دارد از برای دوست و دشمن آنچه دوست می دارد برای^{۴۵} خود. و او را در اخلاق چنان است که امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - در شأن معاویه ابن ابوسفیان - رضی الله عنها - گفت: بترسید از اکرم قریش و پسر کریم قریش. آن کس که نمی خفتد الا به رضا، و می خندد در حالت خشم، و او آنچه بالای او است از زیر فرا می گیرد. و او - رضی عنه - چنان است که معاویه خود را به آن صفت کرده است: والله که اگر میان من و میان مردم نباشد الا به کناره مویی، آن را بریده بکنم. اگر ایشان فرو گذارند، من بکشم و اگر ایشان بکشند، من فرو گذارم.^{۴۶}

و روایت است که [226a] ابوسلمه - وزیر هدا بن بیدوح - به غایت معتقد شیخ مرشد بود و چندان که چیزی به شیخ می فرستاد، قبول نمی کرد.^{۴۷} روزی پیغام به شیخ فرستاد که چندان که چیزی می فرستیم، قبول نمی کنی. چندین و چندین غلام زخریده آزاد کردم و ثواب آن به تو بخشیدم. شیخ فرمود در جواب^{۴۸} که رسالت تو رسیده و شکر نیکوییهای^{۴۹} تو گزاردم اما مذهب من آزادکردن زخریدگان نیست بل که مذهب من آزادان [را] به بندگی در آوردن است به رفق و خلق.^{۵۰}

[244a] روایت است که شیخ مرشد - رضی الله عنه - در مجلس وعظ فرمود که حقیر مدارید آن کس را که با شما نیکوییها کرده و آن کس که بر شما انعامی دارد، او را فراموش مکنید که من در بادیه می رفتم و دوال نعلینم بگسیخت، متحیر شدم. و

۴۴. عبارت داخل [] از ایاصوفیا نقل شده است.

۴۴. ایاصوفیا: کتاب مرشد.

۴۷. ایاصوفیا، نمی فرمود.

۴۶. فردوس المرشدیه، ۱۱۵.

۴۹. ایاصوفیا: و مبتکرهای [؟].

۴۸. ایاصوفیا: شیخ جواب فرمود.

۵۰. فردوس المرشدیه، ۱۱۵؛ انوار المرشدیه، ۵۳۶.

یکی از اشترسواران نعلین من بستند و اصلاح کرد و دوال بر آن دوخت. من هرگز او را در دعا فراموش نکردم و یاد او می‌کنم و هرگاه که من دعایی از بهر خلق می‌کنم، مرا می‌گویند: «صاحب دوال نعل را فراموش مکن و او را دعا کن.»^{۵۱}

و روایت است از جمعی صالحان که گفتند: ما شنیدیم از امام اعظم شیخ ابواسحاق فیروزآبادی -رحمة الله علیه- که گفت: این منزلت و رتبت که خدای تعالی مرا از علم داده، به برکت دعا [ی] شیخ مرشد ابواسحاق کازرونی است که چون توجه بغداد داشتم، به کازرون رفتم و شیخ را زیادت کردم و با شیخ مشورت نمودم [م] که به بغداد می‌روم، به طلب علم. و شیخ در آخر مجلس مرا برپای داشت و با حاضران گفت که این جوان به بغداد می‌رود، به طلب علم. او را [226b] دعا کنید تا به مراد برسد! و شیخ [و] حاضران دعا کردند و شنیدیم که شیخ در دعا گفت: «اللَّهُمَّ فَتَّهْ فِي الدِّينِ وَ اجْعَلْهُ اِمَامًا لِّلْمُسْلِمِينَ.»

و روایت است که شیخ مرشد -قدس الله روحه و رضی عنه- گفت که در ابتدای کار در حال خود، فکر می‌کردم که کدام طریقت [مسلوک دارم و حال طریقت] ^{۵۲} سلف مختلف است. بعضی تفقد و تعهد مردم و خدمت خلق و طلب راحت ایشان اختیار کرده‌اند و بعضی طریقه عزلت و تنبُّل و انقطاع گزیده‌اند، و اندیشه می‌کردم از فراگرفتن [244b] صدقات و صرف کردن برجهات. و آن که چرا بستانم و بدهم و قد قال رسول الله -صلى الله عليه و سلم-: لا تزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن اربع، عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابداه و عن ماله من ^{۵۳} أين اكتسبه و فيما النفقه و عن علمه ماذا عمل به. یعنی ثابت نباشد و زایل نشود هر دو قدم بنده‌ای از آنجا که او را باز داشته باشند در ^{۵۴} حسابگاه، تا سؤال کنند ^{۵۵} از وی از چهار چیز: از عمر او که در چه صرف کرد، و از جوانی او که در چه گذرانید، و از

۵۱. همان، ۳۲۲. ۵۲. عبارت داخل [] از ایاصوفیا اضافه شده است.

۵۳. ایاصوفیا: فیما.

۵۴. ایاصوفیا: «کنند» ندارد.

مال او که از کجا کسب کرد و در چه نفقه کرد، و از علم او که چه عمل به آن کرد. پس عزم کردم که یاران خود را گویم که هرکس که به وطن خود روید و به حال و کار خود مشغول شوید و مرا به خدای تعالی رها کنید. شیخ گفت: به خواب رفتیم. رسول خدای [را] -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- در خواب دیدم. و مرا گفت: ای ابراهیم! ما کلاهی بر سر تو نهادیم و تو را به آن گرامی گردانیدیم. اگر تو آن ^{۵۶} نمی خوانی، از تو بازستانیم و بر سر دیگری نهیم. ای ابراهیم! پستان از توانگران و بده به درویشان و مترس که خلاص تو روز قیامت بر من است. ^{۵۷}

و روایت است از اصحاب شیخ مرشد -رضی الله عنه و ارضاه- که ابوسعید عالم خراسانی -رحمه الله- به مجلس شیخ حاضر گشت ^{۵۸}. چون شیخ از مجلس و عظم فارغ شد ^{۵۹} و به حجره رفت، ابوسعید پیش شیخ رفت و تواضع بسیار می نمود و تقرب می جست و عذر می خواست. شیخ پرسید که سبب این چیست؟ ابوسعید گفت: در مجلس تو این صورت در ضمیر من گذشت که مردی مفسر مذکر، مردم را وعظ می گویم و پند می دهم و از ایشان [245a] کفاف قوت نمی یابم الا به جهد و رنج، و خدای تعالی این شیخ را جاه عریض بخشیده و قبول نکو کرامت فرمود و مال بسیار او را فتوح می شود. و من در نفس خود فضل یافتم در علم ^{۶۰}. و تو فی الحال نظر به قنديل کردی که در مسجد آویخته است و به زبان اهل اشارت گفتی که آب و روغن در این قنديل با هم مفاخره می کنند. آب می گوید: ای روغن! من از تو عزیزتر و فاضلترم. ترا چه شد که بلندی بر من می جویی و بالای من می نشینی؟ روغن در جواب می گوید که من سختی بسیار کشیده ام که تو آن نکشیده ای. حال آن که مرا به داس جفا درودند و زیر پای رنج و عنا کوفتند و سنگ آسیا [ی] گران بر من بگرداندند و خرد کردند و بیفشدند و این زمان نیز به

۵۷. فردوس المرشديه، ۹۵-۹۴.

۵۹. ایاصوفیا: گشت.

۵۶. پنجاب: قرآن.

۵۸. ایاصوفیا: شد.

۶۰. ایاصوفیا: «در علم» ندارد.

نفس خود می‌سوزم تا مردم به نور^{۶۱} روشنایی می‌یابند. از این جهت بالایی یافته‌ام و اگرچه تو عزیزتر از منی.^{۶۲}

و روایت است از شیخ ابو جعفر احمد بن حسین انصاری -رحمة الله عليه- که گفت: امیر ابوالفضل دیلمی به زیارت شیخ مرشد آمد و شیخ -قدس [227b] الله روحه و رضی عنه- توبه بر وی عرضه کرد از خوردن هرچه مستی می‌کند. او قبول نمود و گفت: ای شیخ! مرا ممکن نیست که من معاشر و ندیم وزیر فخرالملک ام و او [به] توبه من از شراب راضی نیست. شیخ فرمود: تو توبه کن او هرگاه که در مجلس فخرالملک حاضر شوی و شراب بر تو عرضه کنند مرا یاد کن و [۶۳] و بنگر که چه می‌بینی! امیر ابوالفضل توبه کرد. بعد از آن که به شیراز رفت، اتفاقاً روزی به مجلس فخرالملک حاضر گشت و ترتیب مجلس شرب می‌نمودند و ظروف و اسباب فسق حاضر می‌کردند. امیر ابوالفضل می‌گوید که سر من [245b] و فکر من مشغول شد و با خود می‌گفتم که چون راه خلاص بازدید کنم؟ و اگر فخرالملک شراب [به] من عرض کند، چه کنم و به چه تعلل نمایم؟ مرا سخن شیخ یاد آمد و در نفس خود گفتم: ای شیخ! کجایی؟ وقت و وقت است، مرا از این مجلس خلاص گردان! ناگاه گریه [ای] بیامد میان مجلس و آن ظرفها که نهاده بود^{۶۴} و بدوید و بسیار از آن ظرفها بشکست و اهل مجلس در اضطراب افتادند. و در آن حال گریه بر من افتاد. فخرالملک از من پرسید که چرا گریه می‌کنی؟ قصه خود و شیخ و توبه بگفتم. فخرالملک مرا گفت: تو بر توبه خود باش و ما را یا کار خود رها کن، و حاضران از کرامت شیخ متعجب و متحیر بماندند -رضی الله عنه و نفعنا به-.^{۶۵}

و روایت است که مردی به مجلس شیخ آمد که از شراب توبه کند. شیخ -قدس الله سرّه- او را گفت: شاید بود که بر توبه ثبات نمایی و ندیمان ترا از توبه باز آورند و [به] شرب خمر باز گردانند. و چندان که شیخ او را تهدید نمود، آن شخص در

۶۱. ایاصوفیا: + من. فردوس المرشديه، ۱۴۰، انوار المرشديه، ۵۴۵.

۶۲. پنجاب و ایاصوفیا: + «و» که بی مورد به نظر آمد.

۶۳. ایاصوفیا: بودند. فردوس المرشديه، ۱۴۷، انوار المرشديه، ۵۵۰.

توبه کردن مبالغه می‌کرد و می‌گفت که بر توبه ثبات نمایم و نقضِ توبه نکنم. شیخ او را توبه داد و او توبه کرد و برفت. بعد از مدتی باز سرِ شراب رفت و دیر نکشید که مفلوج شد. گفت تا او را در گلیمی پیچیدند و به آن صفتِ بیچارگی و عجز به درِ رباط آوردند پیش شیخ. و گفت: ای شیخ! من نه آنم که مرا توبه دادی و شیطان با من ^{۶۶} بازی کرد و باز سرِ گناه رفتم. پس خدای تعالی مرا عقوبت فرمود چنین که می‌بینی. خدای را از بهر من دعا کن تا خدای [246a] تعالی مرا شفا دهد و توبه نصح کنم که هرگز به آن باز نگردم. شیخ از برای او دعا کرد و گفت: «شفاک الله و یعافیک.» آن مرد صحت یافت: و او باد بیزن و زنبیل می‌بافت ^{۶۷}.

و روایت است از امام ^{۶۸} کامل خطیب ابوالقاسم خلیفه المرشد - رضی الله عنه و عن سائر خلفائه ^{۶۹} - که گفت: در حومه کازرون مردی بود، او را محمد بوقی می‌گفتند و یکی از لشکریان بود. او و پسرش بیامدند پیش شیخ که توبه کنند. محمد برخاست و دست مبارک شیخ بگرفت و گفت: می‌خواهم که بر دست تو توبه کنم. شیخ فرمود که شاید بود که توبه کنی و بر توبه مقیم نشوی و ثبات نمایی و خدای تعالی ترا بگیرد و عقوبت کند. بازی با خدای تعالی مکن و از عقوبت خدای تعالی بترس که هرکس بر دست من توبه کرد و از توبه رجوع نمود و توبه شکست، خدای تعالی او را میان خلائق رسوا گردانید و در دنیا او را عقوبت کرد. بعد از این تهدید و نصیحت، آن شخص مبالغه نمود و شیخ او را توبه داد و او توبه کرد و برفت. بعد از آن، شقاوت بر وی غالب شد و توبه شکست و به خرما پختن ^{۷۰} و نیبذ ساختن مشغول [228b] شد. اتفاقاً روزی آتشی می‌افروخت از برای نیبذ و استهزا می‌کرد و آتش به وی افتاد و او و پسرش بسوختند.

و روایت است که امیر عادل ابومنصور بن بهرام - رحمه الله - به زیارت شیخ مرشد - قدس الله روحه و رضی عنه - آمد، به رباط، با جماعتی بزرگان و لشکریان

۶۶. ایاصوفیا: «با من» ندارد.

۶۷. فردوسی المرشدیه، ۱۴۸-۱۴۷.

۶۸. ایاصوفیا: + عالم.

۶۹. ایاصوفیا: «عن سائر خلفائه» ندارد.

۷۰. پنجاب: خرما کفتن [؟]; ایاصوفیا: خرما پختن؛ فردوسی المرشدیه، ۱۵۰؛ به خمر خوردن و خمر نهادن.

که با وی بودند و شهر آشوب دیلمی بزرگ و لشکرکش او بود. شیخ ایشان را [246b] ترحیب فرمود^{۷۱} و اکرام نمود و از نانه^{۷۲} و گرده-که [قوت] خاصه شیخ بود-با عسل و سرکه و نمک پیش ایشان نهادند. و هریک از آن جماعت^{۷۳} به آن سفره تبرک نمودند الا شهر آشوب-که آن را اندک و حقیر دانست-و روی به شیخ کرد و گفت که امیر ما را و لشکریان به این ضیافت می کنی! شیخ گفت: آری این نان است و هیچ کس از این مستغنی نیست و پادشاه و گدا در این مشترک اند و سلاطین و مساکین به آن احتیاج دارند. و نمک و سرکه و سبزی نیز چیزی نیست که به بعضی مخصوص است و بعضی دیگر میل به آن ندارند. و عسل از مصنوعات خدای تعالی است و مخلوق را در آن صنعتی و دست کاری نیست. و شیخ و حاضران [از] سخن شهر آشوب کراهت داشتند. بعد از آن که طعام خوردند و از پیش شیخ بیرون رفتند، اتفاقاً شهر آشوب را قدیماً صرعی بود و از مردم پوشیده می داشت، در راه آن صرع در وی ظاهر شد و بیفتاد و امیر و جماعت که با او بودند، بر وی می گذشتند و^{۷۴} او را بر آن حالت زشت می دیدند. چون باز خود آمد و به مجلس عادل ابومنصور حاضر شد، ابومنصور گفت که این جزا و سزای آن بی ادبی بود که در مجلس شیخ کردی و ترا وصیت می نمودم که از ملال خاطر مبارک شیخ احتراز کنی و قبول نکردی تا خدای [229a] تعالی معاینه مکافات تو باز نمود و فرمود و ترا به این صفت-یعنی صرع-به خلق نمود. و این قصه در مملکت فارس مشهور شد و شهر آشوب توبه کرد و از معتقدان شیخ شد^{۷۵}.

و روایت است از احمد بن بهروز که گفت: به طبرستان رسیدم و در آنجا شیخی بود که او را محمد هواروزی [247a] می گفتند، به زیارت وی رفتم و التماس نمودم که از کرامات شیخ ابوالعباس قصاب-رحمة الله علیه- مرا حکایتی بگوید. گفت:

۷۲. ایاصوفیا: نان.

۷۴. ایاصوفیا: «بروی می گذشتند و» ندارد.

۷۱. ایاصوفیا: نمود.

۷۳. ایاصوفیا: از ایشان.

۷۵. فردوسی المرشدیه، شصت و نه.

کرامتی از شیخ ابوالعباس^{۷۶} بگویم و از شیخ شما- شیخ مرشد ابواسحاق- کرامتی بگویم که من دو بار به کازرون رسیده‌ام. بعد از آن گفت: من خدمت شیخ ابوالعباس قصاب- رحمة الله عليه- می‌کردم و خدمت مسافران، و سفره پیش ایشان نهادن به من حواله فرموده بود. روزی با شیخ ابوالعباس گفتم که پنیر نان خورش داشتیم و نمانده است. شیخ ابوالعباس^{۷۷} عصایی- که پیش او نهاده بود- برداشت و نظر به سوی آسمان کرد و گفت: اگر پنیر- یا گفت اگر نان خورش-^{۷۸} می‌فرستی، خیر و الا به این عصا قندیل‌های رباط بشکنم. در حال شخصی درآمد و چیزی در سر داشت. شیخ مرا گفت: ای محمد هواروزی: بنگر که چیست که آورده‌اند؟ آن را احتیاط کردم. پنیر بود. شیخ فرمود که بعضی از این پیش درویشان بر تا نان خورش کنند و باقی دیگر در خزانه ضبط کن. بعد از آن گفت: ای محمد! مگو این که کرامت قصاب بود که خدای تعالی پیش از آن که من و تو و مخلوقات را بیافریند، در لوح محفوظ این نوشته بود که در این وقت این شخص، این پنیر به اینجا آورد.

اما کرامت شیخ شما- شیخ ابواسحاق قدس الله روحه- من در کازرون بودم و مدتی آرزو داشتم^{۷۹} که تبرکاً بر دست مبارک شیخ آبی بریزم به طریق خدمت و اکتساب برکت. اتفاقاً روزی [229b] شیخ- قدس الله روحه و رضی عنه- بیرون رفت به جانب مصلى کازرون که بر جنازه [ای] نماز گزارد. بعد از آن که نماز گزارد، شخصی انجیر تر جهت شیخ و درویشان بیاورد. شیخ از برای نوازش خاطر او به دست [247b] مبارک خود انجیر بر طبق می‌نهاد و پیش اصحاب و حاضران می‌نهادند. چون فارغ شدند، خادم بیامد و آب بیاورد تا شیخ دست بشوید و من ایستاده بودم. شیخ نظر به من کرد و خادم را گفت که کوزه آب به محمد ده تا بر دست من بریزد، چنان که بر دست شیخ ابوالعباس قصاب ریخته- تبرکاً به- من

۷۷. ایاصوفیا: «گفتم ... ابوالعباس» ندارد.

۷۹. ایاصوفیا: «و مدتی آرزو داشتم» ندارد.

۷۶. ایاصوفیا: «قصاب ... ابوالعباس» ندارد.

۷۸. ایاصوفیا: پنیر یا نان خورش.

کوزه آب بستدم و چنان که آروزای [خاطر داشتم، آب بر دست مبارک شیخ ریختم - رضی الله عنه و نفعنا به -.

و روایت است از جماعتی از اصحاب شیخ مرشد - قدس الله روحه و رضی عنه - که سالی باران نمی آمد و شیخ از برای نماز و دعای باران بیرون رفت. و ما با شیخ برفتم. شیخ دعا کرد و ما دعا کردیم. ابری ظاهر شد و سه روز ابر بود و نمی بارید. روز سوم شیخ گفت: «ما چیزی ظاهر کردیم و خدای تعالی چیزی ظاهر کرد. ما قول و دعای بی اخلاص اظهار کردیم و خدای تعالی ابری بی باران اظهار فرمود». بعد از آن ردا در گردن خود کرد و بیچید و به هر دو دست بر سر خود می زد و گریه می کرد و می گفت: این همه به شومی من و گناؤ من است! بعد از آن دعا کرد و گریه کرد و خدای تعالی باران فرستاد.^{۸۰}

نقل است که در زمان شیخ جماعتی به غزا رفتند به روم. چون صف کشیدند، هزیمت بر اهل اسلام خواست افتاد. شیخ به نور فراست بدانست. بر بام رباط رفت و عصا گرد سر می گردانید. کازرونیان گفتند: شیخ در خانه شده است. چون غازیان مراجعت کردند، به خدمت شیخ آمدند و گفتند: اگر نه مدد شیخ بودی، ما همه به قتل آمده بودیم.^{۸۱} شیخ گفت: روزی حساب کردم. صد و بیست [248a] و چهار هزار کافر به دست من مسلمان شده بودند.^{۸۲}

مادر شیخ - بانویه بنت مهدی - گفت: چون شیخ در شکم من هفت ماهه شد، چون تنها بودم، آواز تسبیح به گوشم برسیدی، نمی دانستم که چیست؟ تا شبی گوش کردم، شیخ بود - رحمة الله علیه -.^{۸۳}

و روایت است از امام^{۸۴} ابو جعفر انصاری که گفت: شنیدم از شیخ مرشد

۸۰. فردوس المرشديه، ۱۴۸، انوار المرشديه، ۵۵۱.

۸۱. پنجاب: بودی؛ تصحیح ذوقی است.

۸۲. ایاصوفیا این حکایت را ندارد. فردوس المرشديه، ۱۸۱؛ انوار المرشديه، ۵۲۸.

۸۳. ایاصوفیا این حکایت را ندارد. قیاس شود با فردوس المرشديه، ۱۲، انوار المرشديه، ۴۷۲.

۸۴. ایاصوفیا: + شیخ.

ابواسحاق - قدس روحه و رضی عنه - که گفت: در ابتدا ای | حال و کار خود، کار می‌کردم و در نفس خود می‌گفتم که اقتدا به کدامین شیخ کنم؟ سیرتِ حارث بن اسد محاسبی فرا گیرم یا طریقهٔ شیخ ابو عمر بن علی [230a] یا سیرتِ شیخ کبیر، قطب العارفين ابو عبدالله محمد بن خفیف - قدس الله ارواحهم -؟ در خواب دیدم که اشتری کتاب بار داشت و بر در منزل من^{۸۵} بایستاد و مرا گفتند که در بار این اشتر کتابها ای | شیخ کبیر است - قدس الله روحه و رضی عنه - | او این اشتر با کتابها از برای تست. دانستم که اقتدا به شیخ کبیر قدس الله روحه و رضی عنه^{۸۶} می‌باید کرد. و از معبر پرسیدند. گفت: صاحب این خواب کبیر الشان و عظیم الامر است اما هوها و تعبها به وی رسد. بعد از آن شیخ حسین بازیار^{۸۷} - که صاحب شیخ کبیر است - پیامد و کتابها ای | شیخ کبیر به من آورد - رضی الله عنها و نفعنا بها -^{۸۸}

و روایت است که شیخ زاهد ابو عمر عبدالملک بن علی کازرونی روزی با اصحاب خود گفت که دوش در خواب دیدم که گوئیا یکی می‌گوید که در نورد - یعنی کازرون - ولی ای از اولیاء الله به وجود آمد که دین^{۸۹} اسلام به او قوی گردد. چون بیدار شدم، به بام مسجد برآمدم و نظر به طرف نورد کردم - یعنی کازرون - دیدم که مثل ستونی نور ساطع از زمین [248b] به آسمان پیوسته بود^{۹۰} و شاخها از آن نور به همه آفاق رسیده بود. و شیخ ابو عمر مرد ای | به کازرون فرستاد تا تفحص کند که کیست که او را فرزندی به وجود آمده؟ و خبر آوردند که شهریار بن زادن فرخ را - دوش - پسری به وجود آمده است -^{۹۱} یعنی شیخ مرشد، قدس الله روحه العزیز -^{۹۲}

و روایت است که چون شیخ - قدس الله روحه و رضی عنه - اسلام را نصرت داد و دین مسلمانان قوی شد و آتشکده‌ها خراب می‌کرد، خورشید گبر - که حاکم

۸۶. عبارت داخل | | از ایاصوفیا گرفته شده است.

۸۵. ایاصوفیا: «من» ندارد.

۸۸. فردوس المرشديه، ۱۷؛ انوار المرشديه، ۴۸۱.

۸۷. ایاصوفیا: حسین باز.

۸۹. در پنجاب و ایاصوفیا: دین و اسلام؛ تصحیح قیاسی است.

۹۱. ایاصوفیا: «و خبر ... آمده است» ندارد.

۹۰. ایاصوفیا: «پیوسته بود» ندارد.

۹۲. فردوس المرشديه، ۵۸؛ انوار المرشديه، ۵۰۲.

کازرون بود۔ والی شیراز را اعلام کرد که شیخ و اصحاب او آتشکده‌ها خراب کردند و ملت مجوس محو نمودند. و التماس کرد که جمعی بفرستند تا شیخ و اصحاب او [ا] بگیرند و جمعی بکشند [230b] و جمعی را مصادره کنند. چون فرستاد[ه] حاکم شیراز به این کار به کازرون رسید، یکی از مریدان وقوف یافت و پیش شیخ آمد و گفت: خورشید با تو دشمنی به غایت و نهایت رسانید و ما را با وی هیچ حيله نماند. دعا کن تا خدای تعالی او را هلاک گرداند. شیخ فرمود که من دعا[ی] بد بر وی [ا] بر هیچ کس نمی‌کنم که نوح پیغامبر - علیه السلام - بر قوم خود دعا[ی] بد کرد و خدای تعالی با او عتاب فرمود. و هم‌چنین غیر از او - از انبیا و اصفیا - هر کس که دعا[ی] بد بر قوم خود کرد، خدای تعالی با ایشان عتاب فرمود. من دعا[ی] بد نمی‌کنم و بر اذیت او صبر می‌نمایم. بعد از مبالغه اصحاب شیخ گفتند: یا ما دعا کنیم و تو آمین بگو یا تو دعا کن تا ما آمین بگویم. [249a] باشد که خدای تعالی سزاوار ما باز دارد. بعد از آن اصحاب شیخ دست برداشتند و یکی از ایشان دعا کرد و شیخ و جماعت آمین گفتند و آن شب اندوهگین خفتند. شیخ - قدس الله سره و رضی عنه - آن شب در خواب دید که شیخ علی دیلمی - که صاحب شیخ کبیر، رضی الله عنه و ارضاه، بود - پیش شیخ مرشد آمد و گفت: ای شیخ! از این کس رنج به تو می‌رسد؟ شیخ گفت: بلی. گفت: اینک سر او! و پیش شیخ انداخت. و ابوعلی - که خازن رباط بود - می‌گوید که در زدند. گفتم: کیست که در این وقت در من زند^{۹۳}؟ گفت: علی انقطاعی^{۹۴} - بند[ه] گبر خورشید. گفتم: چه کار داری؟ گفت: کاری مهم پیش شیخ دارم. در گشادم و او بالا رفت به حجره شیخ و گفت که خورشید وفات کرد. و شیخ کسی فرستاد تا تحقیق کند. خبر آوردند که غلام خورشید زهر در ماست کرد و با خوان [231a] و سفره پیش خورشید برد و بخورد و بمرد و این قضیه در رمضان سنه ست و اربعه^{۹۵} بود. شیخ مرشد گفت: به شیراز

۹۴. ایاصوفیا: علی انقطاعی.

۹۳. ایاصوفیا: در می‌زند.

۹۵. فردوس المرشديه، ۱۴۳.

آمدم به سماع حدیث، چون نامها می نوشتند، من کوچک بودم. آن محدث گفت: اوّل نام این کودک بنویسید که او از همه بزرگتر است - رحمة الله علیه -.^{۹۶}

و روایت است از قاضی ابوالفوارس هبة الله ظاهری که گفت: قصد زیارت شیخ مرشد کردم و دو مرد با من همراه شدند. یکی از ایشان هر دو با من گفت که مرا پسری هست و می خواهم که او را ختنه کنم. با تو می آیم مگر شیخ مرا چیزی بدهد که در ختنه کردنِ پسر [249b] نفقه کنم. چون به کازرون رسیدیم، روز جمعه بود و شیخ وعظ می فرمود. ما برابر شیخ بنشستیم. شیخ در اثنای سخن فرمود که هیچ متنی و ثوابی نیست آن کس را که قصد زیارت ابراهیم شهریار کند و از او التماس نفقه نماید که بر پسر صرف کند. تا باز قرض دهد. بلی، منت و اجر و ثواب کسی را است که ما را از بهر خدای تعالی ببیند^{۹۷} نه از^{۹۸} غرض دنیاوی. قاضی گفت: چون ما شنیدیم، متحیر بماندیم که غیر از ما هیچ کس بر این سخن و نیت و قوف نداشت. و هم قاضی می گوید که در آن حال شیخ جزوی از قرآن در دست داشت. و دست بر آن نهاد و سوگند یاد کرد: به آن خدای که این کلام او است، آنچه خدای تعالی در این کتاب امر فرموده است، همه فرمان برده ام و کرده ام، و آنچه نهی فرموده، از آن باز ایستاده ام و نکرده ام. مرا در خاطر گذشت که شیخ هرگز زن نکرده است و حال آن که خدای تعالی در قرآن امر به نکاح فرموده. در حال که این در ضمیر من گذشت، شیخ روی مبارک به من کرد و گفت: خدای تعالی مثل این به من^{۹۹} نکند - یعنی این که به خاطر تو فرود آمد. باز چون این مشاهده کردم از صدق فراست و ظهور کرامت شیخ متحیر شدم - رحمة الله و رضی عنه -.^{۱۰۰}

و روایت است از شیخ^{۱۰۱} عبدالله محمدبن ابی جعفر که گفت: شنیدم از پدر خود - و او پنجاه و دو حج گزارده بود و عادت [231b] وی در سفر چنان بود که

۹۶. «شیخ مرشد گفت... رحمة الله علیه» ایاصوفیا ندارد. قیاس شود با: فردوس المرشدیه، ۴۲.

۹۷. ایاصوفیا: «ببیند» ندارد. ۹۸. ایاصوفیا: + برای.

۹۹. ایاصوفیا: این صورت از من. ۱۰۰. فردوس المرشدیه، ۱۴۵؛ انوار المرشدیه، ۵۴۸.

۱۰۱. ایاصوفیا: + ابو.

خدمتِ رفیقانِ کردی و از بهر ایشان به دستِ خود نانِ پختی و به ایشان قسمتِ کردی - گفت: وقتی با جمعی صوفیان در راه [250a] شام به بادیۀ تبوک رسیدیم. شبی در بعضی از منزها آرد از برای درویشان خمیر کردم و ایشان به خواب رفتند. من آتش برافروختم و خمیر در آتش انداختم و درسِ قرآن می خواندم. در نفس من بازدید شد که اگر خدای تعالی به این قسمت کردن میان درویشان از من^{۱۰۲} سؤال کند و یا یک درمیان قسمت شاید که تفاوتی باشد، تو جوابِ خدای تعالی چه گویی؟ دل من تنگ شد و گریه بر من افتاد. عزم کردم که درویشان را رها کنم و بگریزم اما ایشان نه بر راه جاده^{۱۰۳} خفته بودند، و اگر رها می کردم، راه گم می کردند. در این حال و گریه چشم من به خواب رفت. دیدم قصرهایی چند در هوا معلق و در میان آن قصرها دو قصر دیدم که در حسن و خوبی و بلندی از آن قصرها بسی زیادت بود. با خود گفتم که آیا این^{۱۰۴} قصر به این خوبی و بلندی از آن کیست؟ هاتنی آواز داد به من که یکی از آن رسولِ خدا است - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و یکی از آن شیخِ مرشد ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی. با خود گفتم که آیا شیخ ابواسحاق این منزلت از میانِ خلایق به چه یافته است که در جوارِ رسولِ خدا - صلعم - و^{۱۰۵} قصری به این بلندی و خوبی مثلِ قصرِ رسولِ خدای - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - او را کرامت فرموده اند؟ هاتف به من آواز داد - و من هیچ شخص نمی دیدم - که شیخ این منزلت به صبر کردن بر خلق یافت و مواسات نمودن با بندگانِ خدای تعالی! گفت: چون بیدار شدم، از این خاطر استغفار کردم و از آن نیت باز آمدم - یعنی ترکِ خدمتِ درویشان کردن [250b] و از خلق گریختن - رضی اللهُ عنه و نفعنا به -^{۱۰۶}

۱۰۲. ایاصوفیا: ندارد.

۱۰۲. ایاصوفیا: تو.

۱۰۴. ایاصوفیا: + دو.

۱۰۵. ایاصوفیا: «و یکی از آن ... رسول خدا صلعم و» ندارد.

۱۰۶. فردوس المرشدیه، ۱۱۶؛ انوار المرشدیه، ۵۲۷.

شیخ مرشد گفت: چون با کازرون آمدم، به خواب دیدم که بر در خانه-که تربت شیخ است این ساعت-نردبانی به آسمان بود و مردم بر آن می‌رفتند و باز می‌آمدند.^{۱۰۷} روز دیگر سه صف بنیاد نهادم. شبانه حضرت مصطفی را-صلی الله علیه و سلم-به خواب دیدم و ابوبکر صدیق، و با او ظرفی بود از رمل. مصطفی صلعم-فرمود: یا ابراهیم! بنیاد ریاط نهادی؟ گفتم: بلی؛ فرمود: زیادت از این می‌باید. و به دست مبارک خود صف قبله بیفزود و چهار صف کرد. روز دیگر استاد در کارکرد و آن صف قبله نیز اضافه کرد. چون به محراب رسیده است، او گفت: مقابله کعبه نیست. شیخ فرمود که بنه که راست است! گفت: نه. شیخ در خشم رفت و استاد را از جای برگرفت و گفت: بین! استاد نگه کرد و کعبه را معاینه دید. محراب برابر در خانه کعبه بود.^{۱۰۸}

وصیت شیخ مرشد-قدس الله روحه العزیز-

شیخ مرشد-قدس الله روحه العزیز و رضی عنه-در وصیتی از بهر شیخ ابوالفتح عبدالسلام بن احمد بن محمد بن سالبه شیخ الشیوخ [232a] بیضا-رحمهم الله تعالی-نوشته، اولاً او را به تحصیل علم و توفیر علوم شرعی فرموده و آورده که حق-سبحانه و تعالی-پیغمبر خود را-که جامع علوم اولین و آخرین بود-به طلب زیادت علم مأمور فرمود. کما قال: وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا یعنی بگو ای پروردگار من! زیادت گردان مرا علم. و رسول-صلعم-فرموده: مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَنْبَغِي [یعنی] به علماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَّانَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْنَاقَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رَضًى بِمَا تَضَعُ و [251a] يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَيْتَانِ^{۱۰۹} فِي الْمَاءِ وَّانَّ فَضْلَ الْعَالَمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى الْكَوَاكِبِ وَّانَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. انَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا الدَّنَانِيرَ وَّالدَّرَاهِمَ وَّأَمَّا وَرَثَتُوا الْعِلْمِ فَمَنْ أَخَذَ أَخَذَ بِحِطِّ

۱۰۷. «شیخ مرشد گفت... باز می‌آمدند» در فردوس المرشده به هم نیامده است و در فردوس المرشده، ۳۲ این حکایت از «روز دیگر سه صف...» آغاز می‌شود.

۱۰۸. ایاصوفیا این حکایت را ندارد. ۱۰۹. ایاصوفیا: به جای «الحتی الحیتان» الحیات.

وافر. یعنی آنکس که راهی سپرد و به آن راه سپردن علم جوید، خدای تعالی او را به بهشت راه دهد. و به درستی که ملائکه پرها [ی] خود می‌گسترند از برای طالب علم از روی رضا- یعنی جهت تعظیم علم و اکرام طالب علم- تا چون به طلب علم می‌رود، قدم بر روی پرها [ی] ملائکه می‌نهد. و طلب آموزش می‌کند از برای طالب علم آنکس که در آسمانها و آنکس که در زمینها است، تا ماهیان که در آب‌اند؛ و به درستی که افزونی عالم بر عابد همچون ماه شب چهارده است بر ستارگان؛ و به درستی که [علما میراث‌گیران پیغامبران‌اند و به درستی که] ^{۱۱۰} پیغامبران درهم و دینار میراث نمی‌دهند بل که میراث نمی‌دهند ایشان الا علم. پس آنکس که علم فرا گرفت، حظی تمام فرا گرفت- یعنی از میراث پیغامبران- و دیگر فرمود که چون در طلب علم همت صادق شد و حرص تو سخت گشت، [232b] می‌باید که این طلب نه از بهر ریا و جستن جاه باشد. و پنهان نداری و از هیچ ^{۱۱۱} دریغ نکنی آنچه خدای تعالی ترا از علم ارزانی فرموده. و اینها همه خاص از بهر طلب رضا [ی] خدای تعالی کنی. و بر تو باد که حذر کنی از آن که علم را پیشه‌سازی و به آن طلب معاش و حطام دنیا نمایی و دین خود را مایه کسب گردانی. چه به درستی که حضرت مصطفیٰ- صلعم- فرموده: من طلب الدنیا بعمل الآخرة طمس وجهه و محق ذکرة و اثبت اسمه فی اهل النار. یعنی آنکس که طلب [251b] دنیا کند به عمل آخرت، ناپدید کرده شود روی او و نیست گردانیده شود ذکر او و ثبت گردانند نام او در اهل دوزخ و رسول- صلی الله علیه و سلم- فرموده: بشر هذه الامة بالسنة و التصبر و التمكن. یعنی بشارت ده این امت را به روشنایی و رفعت و نصرت و تمکین پس آنکس ^{۱۱۲} از ایشان که عمل آخرت کند از برای دنیا، او را در آخرت هیچ نصیبی نباشد. ^{۱۱۳}

و بعد از وصیت به تحصیل علم، او را به تقوی و پرهیزکاری و طلب حلال و

۱۱۰. عبارت داخل [] از ایاصوفیا گرفته شده است.

۱۱۱. ایاصوفیا؛ + کس.

۱۱۲. ایاصوفیا: «پس آنکس» ندارد.

۱۱۳. فردوس المرشدیه، ۳۳۸-۳۳۷.

رعایت لقمه و صحبت می فرماید که بعد از تعلّم علم و سلوک مسالک تقوی، بر تو فرض تر از طلب حلال نیست. چه خدای تعالی فرموده: یا ایها الذّین آمنوا کُلُوا مِنْ طِیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَاشکُرُوا لِلّٰهِ اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُونَ. یعنی ای آنان که ایمان آورده‌اید بخورید از حلالها که ما شما را روزی کرده‌ایم و شکر کنید خدای را، اگر شما خدای را می پرستید. و شیخ گفت که خدای تعالی ما را به آن فرموده که رسولانِ خو را به آن فرموده. یا ایها الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطِّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا. یعنی ای رسولان! از حلالها بخورید و عمل [233a] صالح بکنید. و گفت که خدای تعالی صحبتِ صالحان و مجالستِ صادقان را قرینِ ایمان و تقوی و طاعت گردانیده و فرموده: یا ایها الذّین آمنوا اتقوا اللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ. یعنی ای آنان که ایمان آورده‌اید؛ بترسید از خدای تعالی و با صادقان باشید، و خدای تعالی فرموده: الْأَخْلَاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِیْنَ. یعنی دوستان آن روز بعضی از ایشان دشمن بعضی باشند الا متّقیان. و رسول اللّٰه - صلعم - [252a] فرمود: من اراد الشّرف فوق الشّرف فلیصحب الزّاهدین و لیخالط العالمین. یعنی هرکس که بزرگی می طلبد^{۱۱۴} بالای همه بزرگی، می باید که صحبت با زاهدان دارد و آمیزش با عالمان کند. و رسول - صلی اللّٰه علیه و سلّم - فرموده: مثل الجلیس الصّٰلِح مثل الدّٰری ان لم یجدک من عطره علقک من ریحه و مثل الجلیس السّوّء مثل الکیر ان لم یجدک من شرر ناره علقک من تننه. یعنی مثل همنشین نیک مثل عطار است که اگر^{۱۱۵} از عطر خود به تو نمی دهد^{۱۱۶}، بوی خوش او در تو می آویزد و مثل همنشین بد مثل کوره آتش است که اگر شرر آتش^{۱۱۷} به تو نمی دهد، بوی گندآب در تو می آویزد. و بعضی از مشایخ گفته‌اند: إذا اراد اللّٰه بشابّ خیراً وفق له رجل صالح - یعنی یرشده، الی سبیل الخیر و یمدیه فی کل مسلم و امنوا(؟) یعنی هرگاه که خدای تعالی خیری به جوانی خواسته، توفیق

۱۱۴. پنجاب: می طلبند.

۱۱۵. ایاصوفیا: «اگر» ندارد.

۱۱۶. ایاصوفیا: می دهد.

۱۱۷. ایاصوفیا: «است که اگر شرر آتش» ندارد و به جای آن فقط: کوره آتش او.

دهد او را به مردی صالح که او را بر خیر^{۱۱۸} ارشاد کند و در هر کاری سخت که او را بیشتر آید، او را راه خلاص و نجات نماید.^{۱۱۹}

و همچنین وصیت به خدمت فقرا فرموده و در این باب مبالغه فرموده. و آورده‌اند که روایت کرده‌اند از کعب الاحبار که خدای تعالی وحی کرده به موسی-علیه الصلوة والسلام- در تورات که ای موسی! هرگاه که به درویشان رسی، از ایشان^{۱۲۰} درخواستی بکن چنان که از توانگران می‌کنی. و اگر چنین [233b] نمی‌کنی، هرچه من تعلیم تو کرده‌ام، در زیر خاک کن. ای موسی! دوست می‌داری که من ترا فراموش نکنم در همه حالتی؟ موسی گفت: آری. فرمود [252b] که [درویشان را مجالست با ایشان دوست دار [کذا] و گناهکاران [را] بیم کن. یا موسی می‌خواهی که ترا روز قیامت مثل حساب همه خلق باشد؟ گفت: آری. فرمود که [۱۲۱] رنجوران را عبادت کن و شپش از جامه درویشان پاک می‌کن. بعد از آن موسی-علیه الصلوة والسلام- بر نفس خود نهاد و در هر ماهی هفت روز در دیده‌ها می‌گردید و پرسش رنجوران می‌نمود و شپش از جامه درویشان پاک می‌کرد. بعد از آن که موسی-علیه الصلوة والسلام- چنین کرد، خدای تعالی فرمود که ای موسی! من الهام دادم همه چیزی را-که آفریده‌ام- تا از برای تو استغفار می‌کنند و ملایک را الهام دادم تا روز قیامت چون تو از گور بیرون آیی، بر تو سلام کنند.

و شیخ همچنین در تحریر بر خدمت مبالغه می‌فرماید که میان از برای خدمت ببند و حشمت از خود بینداز و بذل مجهود-یعنی غایت کوشش- در سعی و حرکت و خدمت برادران و مهمانان و عموم خلائق به تقدیم رسان که خدای تعالی خلیل خود را-ابراهیم علیه السلام- به خدمت خانه خود امر فرمود حیث قال: و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرّاكع السّجود. یعنی ای ابراهیم! پاک گردان خانه من از برای طواف‌کنندگان و مقیمان و نمازکنندگان. و همچنین ابراهیم و اسماعیل را-علیها

۱۱۸. ایاصوفیا: «وهدیه ... بر خیر» ندارد.

۱۱۹. فردوس المرشديه، ۳۴۲-۳۴۱.

۱۲۰. عبارت داخل [] از ایاصوفیا گرفته شده است.

۱۲۰. ایاصوفیا: «از ایشان» ندارد.

الصَّلوة و السَّلَام - به خدمتِ کعبه^{۱۲۲} فرموده: و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود. یعنی امر کردیم ابراهیم و اسماعیل را که پاک [234a] گردانید خانه مرا - یعنی کعبه معظمه، شرفها الله تعالی - از برای طواف کنندگان و نماز گزاران. و بعضی از علما گفته اند که مقصود از طواف کنندگان اشارت به غربا است و عاکفان به اهلِ مکه است. و ابو قتاده روایت کرده است که [253a] چون قوم نجاشی پیش حضرت مصطفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ - آمدند، رسول - صلعم - به نفس مبارک خود به خدمتِ ایشان قیام نمود. ما گفتیم: یا رسول الله! ما خدمت کنیم. فرمود که ایشان اصحابِ مرا گرامی داشته اند، دوست می دارم که من ایشان را مکافات کنم. و از انس بن مالک - رضی اللهُ عنه - روایت کرده اند که گفت: شب کردم نزد پیغامبر - صلعم - و آب طلبیدم. او مرا آب داد. گفتم: مادر و پدر من فدای تو باد! چرا رهان کردی که دیگری این خدمت کند؟ گفت: خاموش باش، سید القوم خادمهم.^{۱۲۳} و یحیی بن اکتف گفته که ندیدم کسی به ادب نیکوتر از مأمون خلیفه که شبی نزد او بودم. آبی طلبیدم، او مرا آب داد. و خدمتِ عادی شریف است بل که سیرتِ انبیا و مرسلین و اولیا و صالحین است. و شیخ می فرماید که مشایخ و بزرگانی که پیش از ما بوده اند، شرف و بزرگی همه نه به علم و زهد یافته اند بل که به خدمتِ بندگانِ خدای کمر بسته اند و از فرطِ رضا و رغبت و اهتمام و ارادات به آن قیام نموده اند و در آن خدمت کردن رنج و تعب و غصه و مشقت بسیار تحمل نموده اند و به برکتِ آن به درجاتِ عالیات رسیده اند - نفعنا الله و سائر المسلمین به و رزقنا الاقنفاء بمتابعته و سیرته و وصیته - . و من دعائه - راضی اللهُ عنه و ارضاه و جعل اعلیٰ منازل القرب و محالّ القدس محله و مأواه - :

یا مُنْقذَ العرقیٰ یا منجی الهلکیٰ یا صاحب^{۱۲۴} کلّ شکویٰ یا محسن یا مجمل یا اَوَّل
یا آخر یا ظاهر یا باطن یا فارح الهمّ یا کاشف الغمّ.^{۱۲۵}

۱۲۲. ایاصوفیا: خانه کعبه. ۱۲۳. فردوس المرشديه، ۳۵۳.

۱۲۴. ایاصوفیا: + کل نحوی یا مشهوی. ۱۲۵. فردوس المرشديه، ۱۲۵.

و من دعائه: اللهم اجعل [253b] هذه البقعة عامرة بذكرک و اولیائک و اصفیائک الی الأبد و اجعل قوتنا و قوتهم يوماً یوماً من حلال من حیث لا یحتسب^{۱۲۶}. اللهم اجعلنا من المتحابین فیک و من المتجالسین فیک و من المتبازلین فیک و من المتزاورین فیک. بحرمة نبیک محمد-صلی الله علیه و سلم- و اجمعنا فی دارالقرار مع مشایخنا و اصدقائنا و اخواننا الذین سبقونا بالایمان.^{۱۲۷} اللهم اقر عینی نبینا بنا یا ربنا.^{۱۲۸}

و من دعائه: اللهم اغننا بحلالک عن حرامک و بفضلک عن من سواک اغننا عن باب الاطباء و عن باب الاغنیاء و عن باب الامراء یا من اذا دعی اجاب و اذا سئل اعطى هب لنا من لَدُنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشداً الهنا لاتجعلنا بثناء الناس مغرورین و لا عن خدمتک مهجورین و لا عن بابک مطرودین و لا بنعمتک مستدرجین و لا من الذین یأکلون الدنیا بالذین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین.^{۱۲۹}

و معتقد شیخ مرشد ابواسحاق ابراهیم بن شهریار-قدس الله روحه و أحله اعلى منازل الأبرار-که به التماس بعضی از مریدان نوشته^{۱۳۰} و اهل سنت و جماعت را از قرن صحابه کبار تا زمان خود جمهور علما و ائمه دین و اصحاب حدیث و اهل سنت را بر آن ثابت و متفق یافته-رضوان الله علیهم اجمعین-بر این وجه ذکر فرموده-نفعنا و سائر المسلمین به:-

ان الله -عزّ و جلّ- واحدٌ فردٌ صمدٌ حیٌّ عالمٌ بما کان و ما یكون قادرٌ عزیزٌ متکلمٌ سمیعٌ بصیرٌ لا اله غیره، لیس کمثلہ شیئی و هو السّميع العليم البصیر یعنی به درستی و راستی که [235a] خدای تعالی یکی است که مثل ندارد. و علما در تفسیر واحد گفته اند که واحد آن است که معدود [254a] نشود و دیگری مثل او نباشد و فردیت او چون دیگر افراد نیست بل که، در همه حالات رجوع و بازگشت همه افراد به او

۱۲۶. همان، ۳۴، ۱۲۷.

۱۲۸. همان، ۱۲۶.

۱۳۰. بخش اعتقادات مقایسه شود با فردوس المرشديه، ۳۶۴-۳۵۶.

است و عقول از دریافتِ کمالِ معرفتِ او عاجز است، زنده است و زندگی او به زندگی مخلوقات نمی‌ماند. زندگی او به روح نیست و وجودِ حیاتِ او به تغذی و تنفس نیست. دانا است به علمِ ازلی به آنچه بود و هست و خواهد بود، توانا است هرچه خواهد، کند و هرچه نخواهد، نکند. هرچه بود بر حسبِ قدرتِ او بود و هرچه باشد بر حسبِ قدرتِ او باشد و به مدد و معاونتِ هیچ‌کس و هیچ‌چیز او را حاجت نیست و نبود. گویا است به کلامِ قدیمِ ازلی و گویایی او-تعالی و تقدس- همچون دیگر صفاتِ قائم است به ذات و منزّه است از حروف و اصوات- که لازمِ حدوث است-. شنوا است که هیچ‌چیز و هیچ‌ندا و هیچ‌آواز مانع آواز شنیدنِ غیرِ آن نشود و الله سبحانه که صفاتِ کمال او را است منزّه از زن و فرزند و شریک و نظیر و شبیه همیشه بود و همیشه باشد و محمد مصطفیٰ- صلعم- بنده او است و رسول او و پیغامبران و کتابهای او- که بر رسولانِ خود فرستاده- و ملائکه او و بهشت و دوزخ و قیامت همه حق است و هیچ شک در آن نیست و هرکس که در گور است^{۱۳۱} همه را برانگیزاند. و الله سبحانه علی العرش استوی بلا کیفیة تنتهون الیه. و استوای خدای تعالی بر عرش نه بر صفتی و کیفیتی است [که] تفسیرِ آن توان گفت و بیانِ آن توان کرد و به آن توان رسید. و هو سبحانه و تعالی از محلّ و مقام و جای و مکان منزّه است [235b] و مالک و خالق همه آفرینش است. آن را آفریده نه از برای آن که [254b] حاجتی به آن داشت بل که او- سبحانه و تعالی- می‌کند، آنچه می‌خواهد و بر آن قادر است و مدعو و موصوف است به آن نام [و آن صفت که خود گفت و پیغمبر او محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم او را به آن نام]^{۱۳۲} و آن صفت یاد کرده.

و آدم را- صلوات الله و سلامه علیه- به یدِ خود آفرید و هر دو یدِ او گسترده است- یعنی عطا دهنده است-. و اعتقاد نکنیم که آن هر دو دست چون است که در قرآن نیامده و اعتقاد نکنیم که آن دو عضو است و دو دست است، هم‌چنان که

۱۳۲. عبارت داخل [] از ایاصوفیا گرفته شده است.

۱۳۱. ایاصوفیا: اند.

مخلوقات. و صفاتِ خدای-تبارک و تعالیٰ- به هیچ وجه و صفت شبیه صفاتِ مخلوقات نیست. و در اسماء اللّٰه نگوییم که غیر اللّٰه تعالیٰ است، چنانکه معتزله و خوارج و اهل بدعت می‌گویند. و ثابت داریم که خدای-تعالیٰ و تقدّس-وجه است و علم و بصر و قوّت و کلام و عزّت نه هم چنانکه معتزله و اهل میل و زیغ می‌گویند. و می‌گوییم که آنچه خواست بود و آنچه خواست [نخواست] نبود و آنچه خواهد باشد و آنچه نخواهد نباشد و هیچ کس و هیچ چیز را از علم خدای تعالیٰ راه بیرون شدن نیست. و چیزی کردن که خدای تعالیٰ نداند، ممکن و متصور نیست. و بستن^{۱۳۳} جهل و سهو و نسیان بر خدای تعالیٰ روا نیست. و می‌گوییم که قرآن کلام خدای است-تعالیٰ و تقدّس-محفوظ است در سینه‌ها، متلوّ است بر زبانها، مکتوب است در مصحفها. و به هر کیفیت که قرآن خوان به قرأت [قرائت] قرآن تصرّف کند، آن کلام اللّٰه غیر مخلوق است. و هر کس که دعوی کند که لفظ او به قرآن مخلوق است و مراد او به این گفتن آن باشد که قرآن مخلوق است، به درستی که قرآن را مخلوق گفته باشد. و می‌گوییم که فی الحقیقة هیچ آفریننده [236a] نیست غیر خدای تعالیٰ و فعل و کسبِ بندگان همه آفریده خدای تعالیٰ است. و خدای تعالیٰ [255a] راه راست می‌نماید آن کس را که می‌خواهد و گمراه می‌گرداند آن کس را که می‌خواهد و هیچ عذر و حجّت نیست آن کس را که گمراه گردانید. و می‌گوییم که اللّٰه-سبحانه و تعالیٰ-به آسمان دنیا نزول می‌کند. چنانچه در حدیث صحیح آمده و ایمان به او^{۱۳۴} داریم اما چگونگی آن نمی‌دانیم و نمی‌گوییم. و می‌گوییم که اهل بهشت خدای را-تعالیٰ و تقدّس-بینند به بصر و غیر اهل بهشت [از] بنی آدم کسی او را نبیند. و می‌گوییم که ایمان گفتن کلمه توحید است بر زبان و به رسالت پیغمبران-.علیهم^{۱۳۵} الصلوة والسلام-. و فرشتگان قائل شدن و اعتقاد کردن به دل و عمل کردن به ارکان یعنی نماز و روزه و زکوة و حج-آن کس را که

۱۳۴. ایاصوفیا: این.

۱۳۳. ایاصوفیا: نسبت.

۱۳۵. پنجاب: علیه.

استطاعت باشد. و ایمان به طاعت زیادت می‌شود و به معصیت نقصان می‌یابد و به علم قوی می‌گردد و به جهل ضعیف می‌شود و اینها به توفیق واقع می‌شود. و ایمان شامل چیزهای بسیار است - فعلی و قولی - چنان‌که در حدیث آمده است که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فرموده: الايمان بضع وسبعون باباً اعلاها شهادة ان لا اله الا الله ادناها اماطة الاذى عن الطريق. یعنی ایمان هفتاد و چند باب است و بلندترین آن گفتن کلمه شهادت - لا اله الا الله - است و کمترین آن سنگ و کلوخ و خار و خاشاک و آنچه رنج به مردم می‌رساند از راه دور گردانیدن است. و امام احمد بن حنبل - رضی الله عنه - نماز و قرائت قرآن از ایمان می‌شمارد. از امام احمد بن حنبل پرسیدند که ایمان مخلوق است یا نه؟ گفت آن کس که بگوید که ایمان مخلوق است، کافر شود و آن کس که گوید ایمان غیر مخلوق است، [236b] مبتدع شود. گفت: ۱۳۶ از برای آن که در گفتن این که [255b] ایمان مخلوق است، تعریض و ابهام است به آن که قرآن مخلوق است و در گفتن این که نه مخلوق است، تعریض و ابهام است به آن که دور گردانیدن چیزی از راه - که رنج می‌رساند - نه مخلوق است. و عمل کردن به ارکان مثل نماز و روزه و زکوٰۃ می‌کند و حج نه مخلوق است. و چنان معلوم می‌شود که امام احمد - رضی الله عنه - انکار هر دو طایفه می‌کند. و بنای مذهب بر آن است که چون در قرآن و حدیث رسول خدای - صلعم - چیزی نیامده که ایمان مخلوق است یا نه مخلوق است و از صحابه کبار هم چیزی نقل نکرده است، سخن گفتن در آن، بدعت باشد. ۱۳۷ و می‌گوییم که آن کسی از اهل توحید که گناهی یا گناهان بسیار از صفات و کبائر بکند و به توحید خدای و اقرار به آنچه اقرار به آن واجب است، بپردازد، او را امید مغفرت داریم. و می‌گوییم که خدای تعالی قومی از اهل توحید به رحمت خود و وسیله به شفاعت کنندگان از دوزخ بیرون آورد. و شفاعت حق است و حوض و میزان و حساب حق است. و حکم

۱۳۶. ایاصوفیا: «شود گفت» ندارد.

۱۳۷. ایاصوفیا: نقل نکرده‌اند که سخن گفتن در آن بدعت است.

نکنیم یکی را از اهل قبله- غیر کسانی که در حدیث وارد شده- که از اهل بهشت‌اند یا از اهل دوزخ، از برای آن‌که آن از ما پوشیده است و ما نمی‌دانیم که چه کس بر ایمان می‌برد و چه کس بر کفر. و می‌گوییم که علم غیب خاصّ خدای تعالی است و هیچ آفریده نمی‌داند. و می‌گوییم که عذاب قبر حق است و خدای تعالی عذاب می‌کند در قبر آن‌کس را که می‌خواهد از آنان که مستحقّ عذاب‌اند و عفو می‌کند از آن‌کس که می‌خواهد. و می‌گوییم که سؤال [237a] منکر و نکیر حق است چنان‌که در حدیث آمده.

و ثابت می‌داریم تقدیم صحابه کبار، آنان که پیش از فتح مکه مال خود نفقه کردند و با کافران جنگ کردند تا بر آنانی از صحابه^{۱۳۸} که [256a] بعد از آن مسلمان شدند. و ایشان را همه امید کرامت می‌داریم از خدای تعالی، چنان‌که در قرآن فرموده: و کلاً وعدالله الحسنى. و ثابت می‌داریم خلافت ابوبکر صدیق (رض) از رسول خدا- صلعم- بعد از رسول خدا- صلی الله علیه و سلم- به اختیار صحابه. بعد از آن خلافت عمر خطاب- رضی الله عنه- بعد از ابی‌بکر- رضی الله عنه- به استخلاف و تفویض ابی‌بکر. بعد از آن خلافت عثمان بن عفان- رضی الله عنه- به اجماع اهل شوری و باقی مسلمانان. و اهل شوری شش کس‌اند که امیرالمؤمنین عمر- رضی الله عنه- چون از وی پرسیدند در مرض وفات که کسی را خلیفه نمی‌سازی؟ او رجوع به آن شش کس کرد: عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی‌وقاص و عبدالرحمان بن عوف- رضوان الله علیهم اجمعین- و ایشان مشورت کردند و خلافت بر امیرالمؤمنین عثمان- رضی الله عنه- مقرر گردانیدند. بعد از آن خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب- رضی الله عنه- بعد از عثمان، به بیعت آن کسانی که با وی بیعت کردند از اهل بدر مثل عمار بن یاسر و سهل بن حنیف و کسانی از صحابه که در این بیعت متابعت ایشان نمودند- رضی الله عنهم اجمعین- و به‌درستی که بهشت و دوزخ هر دو مخلوق‌اند. و خدای تعالی جمعه را فرض

۱۳۸. ایاصوفیا: «از صحاب» ندارد.

گردانیده- [237b] فرض مطلق موید [مؤبد]- و اقامتِ جمعه با هر امام که باشد نیکوکار که باشد باید کرد و به ترکِ جمعه جهاد با ایشان از فروض کفایت است. و معتقدِ فرمانبرداری امامی باشیم که از قریش باشد، مادام که ما را بر نافرمانی خدای تعالی نفرماید و به آنچه طاقت نداشته باشیم، تکلیف نکند.

و اعتقاد کنیم که عیسی بن^{۱۳۹} مریم- علی نبینا و علیه الصلوة و السلام- از آسمان [256b] فرو آید و حکمی^{۱۴۰} عادل باشد- یعنی میانِ خلائق، و صلیب، که شعارِ نصاری است بشکنند و جزیه بر اهل کتاب نهد از مخالفانِ دین محمدی- علیه الصلوة و السلام- و دجال را در بابِ لُد- که موضعی است از شام- بکشد.

و اعتقاد می‌کنیم که یاجوج و ماجوج بیرون آیند و آب دریاها بیاشامند. بعد از آن خدای تعالی کرمی بفرستد و در پس سر ایشان و همه بمیرند و زمین از بوی ایشان گندیده شود. پس خدای تعالی باران فرو فرستد و زمین از مردار ایشان و بوی گند ایشان پاک گرداند. و اعتقاد کنیم که آفتاب از مغرب برآید و آن اول نشانه‌ها [ی] قیامت است. و آن وقت وقتی است که هیچ‌کسی را که پیش از آن ایمان نبوده باشد یا در ایمان خود نکویی حاصل نکرده باشد، در آن وقت ایمان او سود به او ندهد^{۱۴۱}. یعنی در توبه بسته شود و اعتقاد کنیم که دابة الارض از جانب کوه صفا بیرون آید و در آن روز مؤمن از کافر پیدا شود. چنانچه در بازار معامله کنند و دو کس که به هم رسند، دانند که کدام مؤمن است و کدام کافر. و اعتقاد می [238a] کنیم که مستی‌کننده- از هر شرابی که هست^{۱۴۲}- حرام است. و باز ایستادن از آنچه میان صحابه کرام کبار اختلاف بود واجب دانیم و صلاح در آن می‌بینیم که اذیت و غیبت از همه کس باز داریم الا کسی که اظهار بدعتی کند و مردم را به آن بدعت دعوت نماید که در مذمت او و اظهار کار او هیچ غیبت نیست. و آموختن علوم شرعی و طلب آن از جایی که گمان آن توان برد و فراگرفتن علم از کسانی که به

۱۳۹. ایاصوفیا: پسر.

۱۴۰. ایاصوفیا: + و حاکمی.

۱۴۱. ایاصوفیا: باز ندهد.

۱۴۲. ایاصوفیا: باشد.

نیک دانستنِ علوم معروف باشند از ضرورات می‌دانیم و سعی و کوشش در آموختنِ قرآن و علمِ آن و فقه [257a] و سماعِ حدیثِ رسول-صلی الله علیه و سلم- و طلبِ آثارِ صحابه و ملازمتِ جماعت^{۱۴۳} در نماز و پرهیزکاری در خوردن و آشامیدن و پوشیدن و سعی در عمل خیر و امر معروف و نهی منکر و اعراض از جاهلان الا از برای آن‌که ایشان را [تعلیم] کنند و آنچه حق است ایشان را روشن گردانند بعد از آن اگر بعد از بیان حق و اقامتِ حجت بر ایشان از جهل و ستیزه بازنیایند، به انکار و عقوبت ایشان را مواخذه کنند. این است اصل مذهب و دین و اعتقادِ اهل حدیث و سنت و فقتنا الله الاقتداء بهم و التمسک بجهلهم- انه الحتان و الحتان و صلی الله علی محمد و علی آله و اصحابه فی کلّ حین و اوان.

تمّ الكتاب بعون الله الملك الوهاب علی يد العبد الضعیف التّحیف المحتاج الی رحمة ربّ اللطیف ابوالثنا محمود بن رجب بن عمر الحافظ المعلم- اصلح الله احواله فی الدّارین فی تاریخ خامس عشرین شهر الله الاصح رجب المرجّب سنة ثمان عشر و ثمانمائة الهجریة. ۱۴۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱۴۳. ایاصوفیا: + و قیام شب.

۱۴۴. ترقیمه نسخه ایاصوفیا: تمّ الكتاب بعون الملك الوهاب الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه و آله اجمعین فی يوم الجمعة حادی عشرین محرّم الحرام من ثمان و ثلاثین و ثمانمائة الهجریة.

ويعجز أشعاره عن أن يصفها
فإنه قال الكواكب إن من عيون تطالها ولا تنصوفا
وإن كتابه كحفة المرشدين من حكايات
الصلحيين ثم شهد من كتابه في أهل مصر في
أهل الأشيخ من شد سلطان شيخ أبي الهيثم عنه ولا سلطان
وهي من بكره ذلك مصرع كلود وبيده تزيان
فصل وعنايتي أعتب الآه وحلت نهجها ما أولست كحكاه
أنه كان سجادة وديبا حة دعوتها كرافان شاد الله فكالي
مؤلفه من كخالين كتابا ويدا كمتها رسد...
سيدان فضاريت العالمين ودره ايفت لويس كفاشد نصيب
الزوال كحفت عن عند ذكر الصالحين...
هفته له واولا اليه كتاب روض الزاخر اذ شيخ الهند عو
موق الملة والدين أبي الخير محمد بن الحسين يوسف الزندك الملقب
الضالين سقى الله تعالى شاي بيضا حة نراه ويجعل العمل للزفير
عنايتنا له رفايت منك ودر بقعة حلت من ثمنه عوام
الله تعالى بروي سماج كروه واولا شيخ الملم رباي صفة العالم
العالمين عفة الملة والدين شيخ عمارة بافتي حة الله ورضي
له عفة واولا كتابه من كويت ميكرو در حة
سنة... كحفة المرشدين من حكايات الصالحين

تصوير صفحه ای از تحفة المرشدين مشعر بر نام کتاب نسخه دانشگاه پنجاب، لاهور.

وَإِلَّا تَتَذَكَّرَ لَعَنَّا
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
 وَلَئِن سَأَلْتَهُ مَا فِي الْبُرُوجِ فَقَالَ
 لِيَخْبُرُنِي بِهِ قَوْمِي تَطَوُّرًا وَمَا أَمْرُهُمْ
 لِيَعْلَمَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 لَقَدْ تَقَالَى بَعْضُ آلِهَتِنَا بِبَعْضٍ يَوْمَ
 فَجَّرْنَا الْأَرْضَ وَأَعْنَقْنَا عَلَيْهَا
 حُبَالًا جَهَنَّمَ فَأَمَّا الْإِلَهُاتُ الَّتِي
 كُفِّرُوا بَهَا قَوْمًا أَلِهَةٌ كُفْرًا إِلَّا
 هُوَ يُدْعَى فَاعْلَمُوا
وَإِلَّا تَتَذَكَّرَ لَعَنَّا
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
 وَلَئِن سَأَلْتَهُ مَا فِي الْبُرُوجِ فَقَالَ
 لِيَخْبُرُنِي بِهِ قَوْمِي تَطَوُّرًا وَمَا أَمْرُهُمْ
 لِيَعْلَمَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 لَقَدْ تَقَالَى بَعْضُ آلِهَتِنَا بِبَعْضٍ يَوْمَ
 فَجَّرْنَا الْأَرْضَ وَأَعْنَقْنَا عَلَيْهَا
 حُبَالًا جَهَنَّمَ فَأَمَّا الْإِلَهُاتُ الَّتِي
 كُفِّرُوا بَهَا قَوْمًا أَلِهَةٌ كُفْرًا إِلَّا
 هُوَ يُدْعَى فَاعْلَمُوا

تصویر صفحه‌ای از تحفة المرشدین، نسخه دانشگاه پنجاب، لاهور.

